

دو تاکتیک و یک استراتژی!



دو تاکتیک و یک استراتژی!

م. مهرزاد

تیرماه ۱۴۰۰ - ژوئیه ۲۰۲۱



فهرست

۷	وضعیت عمومی
۱۵	اعتصاب سراسری کارگران پیمانی نفت و پتروشیمی
۲۱	موقعیت اپوزیسیون چپ و راست
۳۲	استراتژی چپ کارگری!
۳۵	دو تاکتیک جناح چپ جنبش کارگری
۳۶	۱- تشکل سراسری یا فراگیر کارگران و زحمتکشان
۴۶	۲- ایجاد حزب طبقه کارگر و تقویت قطب چپ کارگری

وضعیت عمومی

ابتدا لازم می‌دانم نگاهی گذرا به اوضاع و احوال اقتصادی و اجتماعی داشته باشم تا در این چهارچوب و بر این مبنا تاکتیک‌ها را دقیق‌تر بتوانیم مورد بررسی قرار بدهیم. واضح است که شرایط بحرانی است و قدرت سیاسی راه‌حلی برای مهار بحران جز سرکوب ندارد. بد نیست کمی در این مورد تعمق کنیم تا وضعیت دقیق‌تر و روشن‌تر مبنای بحث قرار گیرد. می‌دانیم که بحران‌های اقتصادی و در پی آن بحران‌های اجتماعی و سیاسی در ذات نظام سرمایه‌داری وجود دارد اما موضوع در تعیین تاکتیک‌ها وضعیت دقیق آن بحران‌ها، صف‌بندی‌ها و مختصات و مشخصات نیروهای موجود در این صف‌بندی‌ها است. هر بحران اقتصادی می‌تواند پیامدهای اجتماعی و سیاسی داشته باشد ولی همه‌ی بحران‌های اقتصادی الزاما به یک بحران فراگیر سیاسی - موقعیت انقلابی - منتهی نمی‌شوند. مولفه‌های بسیاری دخیل در ماجرا هستند تا یک بحران اقتصادی بتواند به یک بحران تمام عیار سیاسی منجر شود. یکی از مولفه‌های مهم سطح و حدود بحران اقتصادی است. در تاریخ سرمایه‌داری ما شاهد بحران‌های بسیاری بوده‌ایم، از جمله بحران‌های سیکلی که در دوره‌های مختلف باعث رکود و پس از آن رونق مجدد می‌شوند. همان‌طور که مارکس مفصلا شرح داد این بحران‌ها ساختاری و در نتیجه رقابت که منجر به گرایش به نزول

نرخ سود می‌گردد، پدید می‌آید و بورژوازی چاره‌ای به جز تشدید استثمار راه‌حل دیگری ندارد و در چند دهه اخیر با سیاست‌های نئولیبرالی، این مسئله را تحقق می‌بخشد. جهانی‌شدن سرمایه‌داری بحران را نیز به پدیده‌ای جهانی تبدیل کرد. و شاهد هستیم که گاه با شروع بحران در یک کشور- مثل بحران ۲۰۰۸ در آمریکا- بحران به دیگر نقاط دنیا نیز گسترش می‌یابد و بازارهای بورس یکی پس از دیگری دچار افت ارزش شده و برخی شرکت‌ها و بانک‌ها ورشکست می‌شوند یا به مرز ورشکستگی می‌رسند. بحران وال‌استریت از آمریکا و سپس از چهارگوشه دنیا سر برآورد و در نهایت جهانی شد.

ویژگی‌های اقتصادی هر کشور در کنار ادغام در بازار و مناسبات و روابط بین‌المللی مولفه‌ای دیگر است که بحران را در مقیاس ملی هر کشور شدیدتر و یا خفیف‌تر پیش می‌برد. برخی کشورها به پشتوانه موقعیت بهتر اقتصادی و یا بدتر و اینکه به چه نسبت در اقتصاد جهانی ادغام شده‌اند، از بحران جهانی تاثیر می‌پذیرند. واضح است که در دنیای کنونی سیاست‌های نئولیبرالیستی مقوله‌ایست که مرز نمی‌شناسد و راه‌حلی برای تمامی دولت‌ها و طبقات حاکم در کشورها است، ولی شکل و میزان سیاست‌های نئولیبرالی نعل به نعل در همه جا یکسان نیست.

بحران‌های اقتصادی- اجتماعی و سیاسی در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی به مراتب از بسیاری از دیگر نقاط دنیا بیشتر است و در نتیجه تاثیرات آن نیز بر برآمد بحران‌های سیاسی نیز

بسیار است. در سطح عمومی بحران ساختاری در ایران نیز همانند هر اقتصاد کاپیتالیستی عمل می‌کند ولی جمهوری اسلامی از قبل تبدیل شدن به یک قدرت منطقه‌ای در رقابت با دیگر قدرت‌ها منفعت‌های قابل توجهی می‌برد. دکترین هلال شیعہ و گسترش نفوذ در خاورمیانه هم منفعت‌های اقتصادی و هم سیاسی برای جمهوری اسلامی داشت. افزایش نفوذ سیاسی در عراق، سوریه، لبنان، افغانستان و ... منفعت‌های اقتصادی مثل پیشبرد پروژه‌های عمرانی و بازاری برای کالاهای ایرانی بود. هر چند در اوج قدرت منطقه‌ای جمهوری اسلامی باز هم در رقابت با کالاهای دیگر کشورها دست چن‌دم بود اما به هر شکل به پشتوانه نفوذ سیاسی توانست بخشی از بازار را در اختیار داشته باشد. اما طی سالیان گذشته ورق برگشت و شرایط به سرعت به ضرر جمهوری اسلامی تغییر مسیر داد. جنگ سوریه و یمن برای جمهوری اسلامی هزینه‌های گزافی به دنبال داشته است. از سوی دیگر تحولات سیاسی و اعتراضات گسترده در عراق، و لبنان که ساختار قدرت را دستخوش تغییر کرد، برای جمهوری اسلامی پیامدهای منفی بسیاری داشته است. حتی در سوریه که اسد با کمک ایران و روسیه بر سر کار ماند، ایران قدرتی دست چن‌دم و در معرض حمله دائمی اسرائیل است. در یک نگاه کلی اکنون جمهوری اسلامی در تمام کشورهایی که حضور دارد نیرویی دست‌دوم یا دست‌چن‌دم است و هزینه نیروهای نیابتی‌اش نیز بیش از منفعت‌های اقتصادی است. اما در رقابت با قدرت امریکا و دیگر قدرت‌های منطقه‌ای و در تلاش برای احیای موقعیت

سابق خود قادر به پا پس کشیدن کامل نیست و به عبارتی دیگر هرچند قدرت اقتصادی در منطقه نیست اما تلاش دارد یک قدرت نظامی منطقه‌ای باقی بماند تا از این طریق سیاست و منفعت خود را پیش ببرد.

در داخل کشور هم شرایط برای جمهوری اسلامی سیر قهقرایی طی کرده و در کنار بحران عمومی ساختاری، فساد حکومتی نه به مثابه پدیده‌ای در کنار ساختار اقتصادی موجود بلکه به عنوان بحرانی بزرگ و فراگیری درآمده است. رانت‌خواری، اختلاس‌های چند هزار میلیاردی، خودمونی سازی به بهانه خصوصی سازی، رقابت جناح‌های مختلف حکومتی، تحریم‌های اقتصادی، کاهش صادرات نفتی و دیگر کالاهای اساسی مثل فولاد و خشکبار و حضور ارگان‌های بزرگ نظامی و مافیایی در اقتصاد، اقتصاد ایران را دچار بحران همه‌جانبه‌ای کرده است.

حتی مشکلات زیست‌محیطی تبدیل به بحرانی بزرگ شده که بر اقتصاد تاثیر قابل توجهی دارد. خشکسالی، متضرر شدن کشاورزان و بالا رفتن قیمت محصولات کشاورزی و دامی، مهاجرت از مناطقی که خشکسالی وسیع‌تر است و ... خود به یک بحران بزرگی تبدیل گردیده است. بحران‌های متعدد و مولفه‌های متعدد بحران چندلایه و به عبارتی دیگر ابر بحران‌هایی را ایجاد کرده که خلاصی از آن تحت حاکمیت رژیم اسلامی ممکن نیست و این واقعیت را حاکمان نیز می‌دانند و لذا تنها گزینه رژیم یعنی سرکوب با تقویت همه‌جانبه نیروهای سرکوبگر تنها گزینه موجود برای قدرت سیاسی است.

پیامدهای چنین بحران وسیع و عمیق اقتصادی، زیر خط فقر بردن هرچه بیشتر کارگران، و رانده شدن بخش وسیعی از اقشار متوسط جامعه زیر خط فقر، افزایش بیکاری و اعتراضات و اعتصابات توده‌ای و کارگری است. حتی آزاد شدن پول‌های بلوکه شده ایران هم قادر نیست در مقیاسی کوچک رفرم ایجاد کند، چرا که دره عمیق فاصله طبقاتی ایجاد شده با این پول‌ها پر نخواهد شد. و از طرف دیگر آن‌قدر نهادها، ارگان‌ها و نیروهای منطقه‌ای وجود دارند که به فرض آزاد شدن پول‌های بلوکه شده ایران چیزی به اقتصاد مردم نخواهد رسید. حکومت چندشاخه‌ای که تماما فاسد و رانت‌خوار است امکان هرگونه رفرمی را منتفی می‌کند. نمونه آن فروش هشتصد میلیارد دلار نفت در دوره احمدی‌نژاد، و حدود یکصد و شصت میلیارد دلاری که در دوره اوباما و حسن روحانی آزاد شد و همه اینها هیچ تاثیری بر اقتصاد و زندگی مردم نداشتند. اکنون که پول‌های بلوکه شده ایران بسیار کمتر از این رقم‌ها است. فقط دو رقم موجود که حدودا در یک پریود زمانی ده‌ساله بدست آمد نزدیک به هزار میلیارد دلار بود و این رقمی بسیار بزرگ در اقتصاد یک کشور است. بودجه‌ای که می‌تواند اقتصاد یک کشور را متحول کند اما در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی نه تنها رفرم و تحول اقتصادی و رونق ایجاد نشد، بلکه وضعیت اقتصاد و معیشت مردم به مراتب بدتر شد. به این اعتبار بحران اقتصادی و اجتماعی به قوت خود پابرجا خواهد بود و مبارزه طبقاتی در متن چنین اوضاعی تخفیف که نمی‌یابد هیچ بلکه افزایش نیز خواهد یافت.

شرایط اجتماعی نیز کاملاً بحرانی و به ضرر جمهوری اسلامی است. نارضایتی شدید و اعتراضات مکرر چه دائمی و چه به شکل موج‌های متوالی هر چند سال یکبار ادامه دارد.

اکنون جمهوری اسلامی با تکیه بر دو سیاست، یکی تلاش برای برداشتن تحریم‌ها با حداقل هزینه - حفظ قدرت منطقه‌ای و موشکی - پای میز مذاکره است و از این طریق تلاش دارد تا امکان فروش نفت و تبادلات مالی خود را از سر بگیرد و تحریم‌های بزرگ را بر پتروشیمی، صنایع فلزی و غیره را پایان دهد. جمهوری اسلامی برگه‌های زیادی برای معامله و بازی در این مذاکرات ندارد و لذا تکیه بر صنایع اتمی و گسترش دادن آن حداقل چیز قابل توجهی است که در این مذاکرات می‌تواند استفاده کند. آمریکا که طرف اصلی مذاکره و تحریم‌ها است، عجله‌ای در برداشتن تحریم‌ها ندارد و لذا فشار را بر جمهوری اسلامی همچنان ادامه می‌دهد تا گام به گام و بر اساس منافع خود بتواند ماجرا را مدیریت کند. جمهوری اسلامی نیز که از این ماجرا مطلع است و می‌داند که به سرعت نمی‌تواند تحریم‌ها را بردارد با چین وارد معامله بزرگی شده تا از فروپاشی اقتصادی و اجتماعی خود جلوگیری کند. با قرارداد ۲۵ ساله با چین و باوجود اینکه این قرارداد بسیار یک‌جانبه و به نفع دولت چین است اما حداقل منافع جمهوری اسلامی برای داشتن یک آب باریکه اقتصادی - فروش نفت حتی زیر قیمت و امکان دادن سرمایه‌گذاری و استفاده از معادن و منابع تولیدی حتی به شکل فاینانس، این امکان را برای خود ایجاد کند که در صورت

پابرجا ماندن بخشی از تحریم‌ها و ادامه بحران اقتصادی، حداقل امکان تبادل مالی و داشتن یک درآمد ثابت باشد. مفاد قرارداد چین که عموماً فاینانس است و نمونه‌های آن را در اجاره دریای جنوب و سواحل جزایر شاهد بودیم باعث بیکاری وسیع صیادان شد. تکیه چین بر نیروی کار ارزان و فراوان چین حتی در پروژه‌های برون مرزی تهاجمی دیگر به موقعیت طبقه کارگر ایران و افزایش بیکاری است. اما کسب درآمد برای جمهوری اسلامی به هر قیمتی حیاتی است و سیاستش در مقابل نارضایتی و جنبش توده‌ای فقط سرکوب است. از همین رو در همین قرار داد نیز بر امکان حضور نیروهای نظامی چین برای "حفظ منافع چین" مسئله‌ایست که تنها در جهت تقویت دستگاه سرکوب در دوره‌های بحرانی معنا می‌یابد. البته در شرایط بحران انقلابی و میلیونی توده‌ها نقش نیروهای نظامی خارجی - همانند دولت آمریکا در دوره انقلاب ۵۷- کم‌رنگ و کم‌تاثیر است و چین نیز در چنان شرایطی خود را درگیر چنین بحرانی نخواهد کرد و یا حداکثر تاثیر محدودی خواهد داشت اما به هر شکل مولفه‌ایست که جمهوری اسلامی روی آن حساب باز کرده است.

رژیم جمهوری اسلامی پس از سرکوب جنبش‌های ۹۶ و ۹۸ هر چند آنها را در آن مقیاس به عقب راند اما به هیچ شکل امکان تثبیت خود و تحمیل شرایط رکود بر جنبش کارگری و توده‌ای را ندارد. بالعکس جنبش‌های ۹۶ و ۹۸ دستاوردهای قابل توجهی برای توده‌ها داشتند و از چند مانع بزرگ عبور کردند- اصلاح‌طلبان و مذهب

سیاسی - تجمعات، اعتصابات و اعتراضات اینجا و آنجا مرتباً ادامه دارد و نارضایتی شدید در میان توده‌ها نمود آشکاری دارد. از زاویه روانشناسی توده‌ای هرچند سرکوب یک جنبش و عقب راندن آن به طور عمومی باعث سرخوردگی می‌گردد اما از زاویه دقیق همین روانشناسی توده‌ای وقتی سرکوب جنبش‌های ۸۸، ۹۶ و ۹۸ را آنالیز کنیم، نه سرکوب در شرایط کنونی می‌تواند مطلق و کامل انجام شود و بازدارنده باشد و نه افت‌وخیزها در متن بحران‌های کنونی منجر به خفقان و رکود و سکوت شده است. کافی است شرایط کنونی را با بحران‌های دهه شصت و هفتاد مقایسه کنیم. شرایط آن زمان - ترورهای وسیع مجاهدین و جنگ ایران و عراق و بخشا توهم توده‌ها به رژیم - امکان سرکوب وسیع و ایجاد شرایط رکود را فراهم می‌کرد. اما با گذشت دو دهه (هشتاد و نود) و برآمد اعتراضات و اعتصابات و درگیری‌های وسیع کارگران و مردم علیه صاحبان قدرت، شرایط تغییر کرده و با وجود تمام افت و خیزها تا حدود زیادی برگشت‌ناپذیر است و قطعاً ما با بحران‌های بسیار بزرگتر و وسیع‌تری روبرو خواهیم شد. بر مبنای این واقعیات بهتر می‌شود به مسئله موقعیت اپوزیسیون و تاکتیک‌ها پرداخت.

تحریم وسیع "انتخابات ریاست جمهوری" نمونه بارز دیگری از ادامه گسترده مبارزه مردم با رژیم است. فاصله ایجاد شده بین مردم و حکومت دیگر با پدیده‌های مثل جنگ، اصلاح‌طلبی و ... قابل جبران و تخفیف نیست و با مدارج مختلفی همچنان به شکل بحران‌های سیاسی خود را نشان می‌دهد. تحریم میلیونی و گسترده

توده‌ها در انتخابات حکومتی و در شرایط کاملاً استبدادی گام بزرگ و موفقی رو به جلو است. آمارهای تقلبی برای پوشش دادن به انزوای حکومتی در جامعه دیگر موثر نیست و حتی بر حاکمان نیز روشن است. رژیم تنها با تکیه به قدرت سرکوب توان ادامه راه را دارد و آلترناتیوهای دیگری برای آن وجود ندارد.

اعتصاب سراسری کارگران پیمانی نفت و پتروشیمی

اعتصاب سراسری کارگران قراردادی نفت و پتروشیمی در تعداد زیادی از پالایشگاه‌ها و صنایع پتروشیمی حکایت از واقعیاتی که ذکر کردیم دارد. مبارزه طبقاتی در متن بحران‌های جاری با وجود موانع سرکوب پیش می‌رود. چنین اعتصابی در هفته اول پس از انتخابات ریاست جمهوری رژیم حکایت از بی‌اعتمادی کامل کارگران به جناح‌های حکومتی دارد. و همچنین حکایت از آن دارد که در بحران‌های اجتماعی و سیاسی جامعه طبقه کارگر یک نیروی بزرگ در صحنه است. اگر استبداد به طور نسبی مانع تشکیل‌یابی کارگران شده اما هر اعتصاب بزرگی حکایت از میزان و درجاتی از سازماندهی طبقاتی دارد. سال گذشته نیز کارگران نفت دست به اعتصاب سراسری زدند و اکنون در مقیاسی وسیع‌تر و با تعدادی بیشتر مجدداً در اعتصاب شرکت کردند. خصوصی شدن بخش‌های وسیعی از شرکت نفت معیشت و موقعیت کارگران نفت را به شدت بدتر کرده و پیوستن وسیع کارگران نفت و پتروشیمی به مبارزات دیگر کارگران در این مقیاس پیشروی قابل توجهی در

عرصه مبارزه طبقاتی است. اعتصاب در چنین رشته صنعتی مهمی که کارگران عموماً صنعتی و متخصص هستند از جایگاه بسیار مهمی برخوردار است که جداگانه به آن باید پرداخته شود. شرایط اقتصادی کنونی زندگی عموم کارگران و از جمله کارگران صنایع نفت و پتروشیمی و بیشتر مردم را تحت فشار شدیدی قرار داده است و به این اعتبار مبارزه برای نان و آزادی تنها گزینه ممکن برای توده‌ها در چنین موقعیتی است. با وجود اینکه در ایران از سال ۱۳۳۲ نفت ملی شده و قانوناً هیچ بخش خصوصی نباید در آن فعالیت داشته باشد طی چند دهه گذشته در صنایع نفت و پتروشیمی شرکت‌های پیمانکاری فعال شدند و سیاست نئولیبرالیستی استارت خورد. بخشی از آنها از پرسنل سابق شرکت نفت بودند - چون از تخصص آنها می‌توانستند استفاده کنند - که به عنوان پیمانکار از آنها استفاده شد و بخشی نیز با "خصوصی سازی" و ورود پیمانکاران خارج محیط کار نفت و پتروشیمی بودند که شرایط محیط کار را به ضرر کارگران تغییر دادند. از طرف دیگر با بازنشسته شدن کارگران و پرسنل قدیمی و رسمی نفت و پتروشیمی جا برای حضور شرکت‌های پیمانکاری باز شد. و به مرور این روند افزایش یافت تا به‌طور کلی بدنه کارگران در صنایع نفت و پتروشیمی عموماً کارگران بخش‌های پیمانکاری شدند و کارگران و پرسنل رسمی به اقلیتی در این صنایع کاهش یافتند. در جریان این سیاست‌های خصوصی‌سازی نئولیبرالیستی بخش‌های وسیعی از جمله دستمزدهای روتین کارگران کاهش یافت و نسل جدید کارگران با دستمزدهایی به مراتب کمتر و شرایط کاری بدتر و

قراردادهای موقت مشغول به کار شدند. بخش - بخش شدن کارگران شرایط را برای مبارزه آنها مشکل تر کرد اما در نهایت با افزایش فشارهای اقتصادی و مطالبات مشترک کارگران، آنها از سال گذشته دست به اعتصاب سراسری زدند و اکنون اعتصاب آنها گسترده تر و فراگیرتر است.

کارگران نفت و پتروشیمی مطالبات اصلی خود را چنین بیان کردند: ۱- افزایش دستمزد تا سقف دوازده میلیون تومان ۲- استخدام کارگران و رسمی شدن آنها و به عبارتی دیگر برچیده شدن شرکت های پیمانکاری ۳- مرخصی های متناسب با شرایط کاری و مطابق با کارگران رسمی ۴- بهبود شرایط کار و اسکان در کمپ ها. دستاوردهای چنین اعتصابی تا همین جا به شرح زیر است:

۱- مطالبه ی افزایش دستمزد جدا از اینکه خود مبارزه ای بزرگ در قالب نان در عرصه ی مبارزه طبقاتی است، بلکه طرح مشخص مبلغ دوازده میلیون تومان استناد و تایید مطالبه تعیین شده تشکل های معتبر کارگری در ابتدای امسال است. این موضوع نشان داد که اعلام دستمزد مشترک از جانب تشکل های معتبر کارگری از چه جایگاهی برخوردار است و بدین شکل در ارتباط با این مطالبه کارگران بخش ها و مناطق مختلف با هم پیوند برقرار می کنند و متحد می شوند. اکنون مطالبه افزایش دستمزد تا دوازده میلیون تومان مطالبه ی همه کارگران ایران است و شاخصی مهم و تعیین کننده است. طرح مطالبه ی افزایش دستمزد از جانب کارگران نفت و پتروشیمی، جایگاه تشکل های معتبر کارگری را نیز بالا برده و

تقویت می‌کند. دیگر یاوه‌گویان قادر نخواهند بود بگویند این مطالبات فقط روی کاغذ است بلکه اکنون این مطالبه با پشتوانه عظیم طبقاتی همراه است. مطالبه‌ی افزایش دستمزد تا سقف دوازده میلیون کاملاً واقعی و بر اساس مجموع شرایط اقتصادی و تورم‌های انباشته‌شده سال‌های متمادی است. این اعتصاب با مطالبه‌ی دستمزد دوازده میلیونی کمک می‌کند تا میلیون‌ها کارگر بتوانند مطالبه‌ای مشخص داشته باشند و از سوی دیگر حتی بخش‌های دیگر مردم زحمتکش همانند معلمان و پرستاران و... نیز به این مطالبه و شاخص می‌توانند استناد کنند و مبارزه خود را برای افزایش دستمزد با آن تطبیق بدهند.

۲- مبارزه علیه سیاست نئولیبرالیستی با مطالبه مشخص برچیده شدن شرکت‌های پیمانکاری و استخدام رسمی و مستقیم خود را نشان می‌دهد. مبارزه کارگران هفت‌تپه و بخش‌های دیگر طبقه کارگر ایران در مقابله با سیاست‌های نئولیبرالیستی خصوصی‌سازی و بازپس‌گیری دستاوردهای طبقه کارگر و حمله به معیشت کارگران اکنون با مطالبه کارگران نفت و پتروشیمی جان تازه‌ای گرفته و پشتوانه‌ای قوی‌تر پیدا کرده است. شرکت‌های خصوصی و پیمانکاری همچون خوره‌ای به جان کارگران افتاده‌اند و نه تنها معیشت آنها را به شدت به خطر انداخته‌اند بلکه کارگران را از یکدیگر جدا کرده و اتحاد آنها را خدشه‌دار می‌کنند. مبارزه با سرمایه‌داری جدای از مبارزه با سیاست‌های نئولیبرالیستی نیست و کارگران نفت و پتروشیمی این مسئله را با گوشت و پوست خود درک کرده‌اند. در جریان همین خصوصی‌سازی است که دست‌آورد تعطیلی کارگران را از بین بردند.

در شرکت نفت و پتروشیمی به دلیل شرایط ویژه کاری - کار دور از شهر یا در چاه‌های نفت یا پالایشگاه‌ها و خطوط نفت دور از محل‌های زندگی - تعطیلی‌های به شکل خاص این شرایط بود که هنوز تا حدودی کارگران رسمی از آن برخوردارند. در روی سکوه‌های نفتی دور و به روی دریا پانزده روز کار و پانزده روز تعطیلی بود و در بخش‌های دیگر دور از مرکز سه هفته کار یک هفته مرخصی وجود داشت. اما شرکت‌های پیمانکاری از این شرایط پیروی نمی‌کنند و فقط جمعه را تعطیل اعلام می‌کنند که بسیاری از کارگران حتی نمی‌توانند همین جمعه‌ها به شهرهای خود بروند چون یک روز فقط زمان رفت‌وآمد آنها است. اکنون که کارگران پیمانی شرکت‌های خصوصی در صنایع نفت و پتروشیمی اکثریت یافته‌اند با این مطالبه مشخص به مبارزه سراسری علیه سیاست‌های نئولیبرالیستی حکومت پیوسته‌اند.

۳- صنایع نفت، گاز و پتروشیمی همیشه از جایگاه مهمی در کشورهای نفت‌خیز برخوردار است و در انقلاب ۵۷ نیز کارگران نفت ضربه بزرگ و کاری به رژیم پهلوی وارد کردند. با اعتصاب سال گذشته کارگران این رشته‌های تولیدی و اکنون اعتصاب بزرگتر آنها عملاً به شکل گسترده مبارزه طبقاتی کارگران در ایران را ارتقاء داده‌اند و صف بزرگتری را در مقابل رژیم سرمایه‌داری اسلامی ایجاد کرده‌اند. قطعاً این آخرین اعتصاب و مبارزه آنها نخواهد بود و روند مبارزه طبقاتی دستخوش نقش آنها در این نبرد بزرگ خواهد بود.

۴- می‌دانیم که هر اعتصاب و مبارزه گسترده‌ی کارگری به درجاتی در خود از سازماندهی برخوردار است. اما وقتی اعتصاب چند هزار کارگر را در شهرهای مختلف در بر می‌گیرد و با هم هماهنگ و متحد می‌گردند، به همان میزان سازماندهی و ارتباط آنها بیشتر و قوی‌تر است. در جریان اعتصابات و تجمعات و مبارزات گسترده زمینه برای متشکل شدن ارتباط‌گیری و هماهنگی به مراتب بیشتر فراهم می‌گردد. کارگران نفت و پتروشیمی با وجود شرایط استبدادی تا همین جا توانسته‌اند بدرجاتی متشکل و هماهنگ عمل کنند و این سطحی از آگاهی کارگران در مبارزه طبقاتی است. متشکل شدن کارگران یکی از مولفه‌های تعیین‌کننده در جدال‌های طبقاتی پیش رو است که در همین نوشته به آن خواهیم پرداخت.

۵- اعتصاب کارگران نفت و پتروشیمی از چنان جایگاهی برخوردار است که تا همین جا با حمایت بخش‌های دیگر کارگران و مردم روبرو شده است. اطلاعیه‌های حمایتی تشکل‌های معتبر و دیگر مردم حکایت از این واقعیت دارد که نه تنها کارگران نفت تنها نیستند بلکه به دیگر کارگران و مردم نیز انگیزه اتحاد و همبستگی و مبارزه متحد و وسیع‌تر را می‌دهند. به هر درجه اتحاد و حمایت با کارگران نفت به دیگر کارگران در تقویت مبارزه و منسجم شدن صفوف آنها کمک می‌کند. هرچه کارگران بیشتری به اعتصابات پیوندند و از یکدیگر حمایت کنند و مهمتر از آن متشکل شوند دستگاه سرکوب رژیم در سرکوب و مقابله با آنها ناتوان‌تر خواهد شد. شاید بتوان کارگران هفت‌تپه و شرکت واحد را در فقدان دیگر

تشکل‌های کارگری بیشتر مورد تهاجم و سرکوب قرار داد اما متشکل شدن دیگر کارگران از جمله کارگران نفت و پتروشیمی - حتی در حد محدود- امکان سرکوب کمتر خواهد شد و یا تاثیر آن کاهش خواهد یافت.

موقعیت اپوزیسیون چپ و راست

صرفاً بررسی نقاط قوت و ضعف چپ کارگری کافی نیست تا بتوانیم برنامه‌ریزی صحیحی برای رسیدن به استراتژی سرنگونی داشته باشیم، بلکه نقاط قوت و ضعف اپوزیسیون راست را هم باید به دقت بررسی کنیم چرا که اینها در مقابل هم و متاثر بر یکدیگرند. قدرتمند شدن یکی ضعف دیگری را بدنال دارد.

بد نیست کمی به عقب برویم، پس از سرکوب‌های دهه شصت و در ادامه آن رکود در دهه هفتاد و شرایط برای رشد اپوزیسیون راست و حتی درون حکومتی فراهم شد. چراکه سرکوب‌های شدید دهه شصت که منجر به قتل‌عام وسیع اپوزیسیون چپ و تارومار کردن آن و زندانی شدن هزاران نفر و خارج شدن بخش زیادی از آنها از کشور شد، هرگز هزینه مشابهی برای اپوزیسیون راست نداشت. هرچند مجاهدین به‌مثابه یک جریان راست ضربات سنگینی خوردند و دیگر نتوانستند کمر راست کنند اما کلیت اپوزیسیون راست - لیبرال‌ها، سلطنت‌طلبان و ... اساساً تشکیلات آن‌چنانی نداشتند که ضربات شدیدی بخورند. هر چند عناصری از جبهه ملی و بعدها نهضت آزادی نیز دستگیر شدند اما آنها نه جریانات وسیع اجتماعی بودند و نه ضربات وارده بر آنها همانند قتل‌عام چپ و

مجاهدین بود. نفوذ آنها در لایه‌هایی از اقشار مرفه و متوسط جامعه بود که تشکیلاتی نبودند و دست‌نخورده باقی ماندند.

از سوی دیگر در فقدان آلترناتیوهای چپ انقلابی اپوزیسیون راست با تکیه بر مدیاها و امکانات وسیعی که در اختیار داشت یا به آنها داده می‌شد میدان سیاست را برای پیشروی باز دیدند. اما بیش از اینها جریان دیگری از میدان باز سیاست بهره برد و پیشروی آن هزاران و میلیون‌ها نفر را در بر گرفت. با رشد جنبش اصلاح‌طلبی استوار بر شریک کردن بخش‌هایی از "بورژوازی بی‌خطر" در قدرت و اقتصاد و به این اعتبار و با توجه به نارضایتی درون جامعه، با پوزیشنی ظاهری و محدود از "آزادی‌خواهی" بلافاصله توانست یک "اپوزیسیون حکومتی" قوی و رو به رشد ایجاد کند.

اصلاح‌طلبان حکومتی ظرفیت‌های انباشته شده در جامعه را به سرعت جذب کردند و میدان سیاست در ایران را در خلاء وسیع ایجاد شده به طریق اولی، تا حدود زیادی پر کردند. به این اعتبار بخش‌هایی قابل توجه از جامعه برخلاف دوره پس از انقلاب بهمن که به چپ گرایش یافت، به راست چرخید و حتی پشت سر "اپوزیسیون حکومتی" قرار گرفت. در دوره ریاست‌جمهوری خاتمی و حتی پس از آن یعنی در دوره ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد، معلمین، دانشجویان، روشنفکران، فعالین جنبش زنان و حتی بخش‌هایی از جنبش کارگری به اصلاح‌طلبان سمپاتی پیدا کردند و صحنه سیاسی ایران کاملاً تغییر یافت. در دانشگاه‌ها دفتر تحکیم وحدت، در بین معلمین انجمن‌های صنفی، در جنبش زنان کمپین

یک میلیون امضا و در جنبش کارگری امثال اسانلو در سندیکای واحد، وزنه های قابل توجه اجتماعی بودند.

در طرف دیگر - منظور اپوزیسیون چپ و کارگری- که صرفا محدود بود به احزابی در خارج کشور که صدایی محدود داشتند. ولی از ابتدای دهه هشتاد و با شروع خصوصی سازی و ورشکسته کردن برخی کارخانه ها و ... اعتراضات و اعتصابات صنفی کارگری اینجا و آنجا شروع شد و تاثیرات خود را بجا گذاشت. اعتراضات در بدنه طبقه کارگر و به مرور زمان و فاصله گرفتن از شرایط دهه شصت، باعث گردید بحث ایجاد تشکل کارگری مطرح شود. و بر این مبنا هسته ها و جمع های اولیه تشکل های کارگری شکل گرفت و البته از همان آغاز کشمکش بین چپ و راست بر سر امکان ایجاد تشکل کارگری به نیروی کارگران و یا الزام قانونی بودن در گرفت. البته این مسئله نه نقطه ضعف جنبش کارگری بلکه از یک زاویه پیشرو بودن آن را نسبت به جنبش های دیگر نشان می داد. چرا که برخلاف دیگر جنبش های موجود که تحت هژمونی اصلاح طلبان و راست ها بودند، در بین جنبش کارگری تقابل شدید از همان ابتدا آغاز شد و گام به گام با پیشروی و پیروزی جناح چپ همراه بود. از جمله ایجاد تشکل های کارگری محدود به نیروی کارگران- مثل سندیکای واحد، هفت تپه، کمیته هماهنگی برای کمک...، کمیته پیگیری ... و ... - بحران اقتصادی که با اعتراضات و اعتصابات هر چند پراکنده روبرو بود تاثیرات خود را بر آب شدن یخ رکود بر جا می گذاشت و مسئله نان و آزادی درهم تنیده شد. اعتراضات

سال‌های ۷۸ و ۸۸ هرچند در سطح عمومی تحت تاثیر جریانات اصلاح طلب بود اما رادیکالیسم موجود در جامعه و دانشگاه‌ها باعث شد در این دو مقطع از خط عمومی اصلاح طلبان که همانا چانه زنی در بالا و فشار از پایین بود فراتر بروند و اعتراضات و تظاهرات و درگیری‌های خیابانی شکل گرفت که مخالفت و ممانعت اصلاح طلبان را به دنبال داشت و این خود آغاز شکاف در بدنه اصلاح طلب با رهبران آن بود.

وقتی شورای همکاری تشکل‌ها و فعالین کارگری در دهه هشتاد ایجاد شد و نمایندگان تشکل‌ها در آن حضور داشتند، امکان اقدامات عملی کم و محدود بود چرا که بخش زیادی از وقت و انرژی به جدال و بحث می‌گذشت و جناح چپ و راست در هر گام در تقابل با هم قرار می‌گرفتند که در نهایت نیز منجر به پایان کار شورای همکاری تشکل‌ها و فعالین کارگری شد. دهه هشتاد همراه با رشد اعتراضات و اعتصابات تقابل جناح چپ و راست بخصوص در جنبش کارگری نیز شکل گرفت و در دهه نود اوج این تقابل‌ها در همه جنبش‌ها و دست بالا پیدا کردن چپ و در نهایت عبور جنبش توده‌ای از اصلاح طلبان حکومتی بود.

اگر مروری سریع و کوتاه بر تحولات درونی جنبش‌ها و تشکل‌های دهه هشتاد و هفتاد داشته باشیم سیر تحولات و روند مشترک در عموم آنها را می‌بینیم. در سندیکای واحد که اسانلو تعیین‌کننده بود و رویکردی راست و رفرمیستی و مماشات طلبانه با اصلاح طلبان داشت، دستخوش بحث‌ها و جدال‌های درونی بر سر استقلال مالی

و همکاری و عدم همکاری با دیگر جریانات شد و در نهایت از اسانلو عبور کرد و چهره‌هایی مثل رضا شهابی و رضوی جلو آمدند. کمیته هماهنگی پس از کشمکش‌های درونی زیاد بر سر تشکل‌های سیاسی طبقه کارگر و در نهایت با رفتن محسن حکیمی از کمیته هماهنگی این جریان از دیدگاه "لغو کارمزدی‌ها" عبور کرد. نقش اتحادیه آزاد و کانون مدافعان کم‌رنگ شد و به جریاناتی حاشیه‌ای و کم اثر تبدیل شدند. و نقش سندیکای نیشکر هفت‌تپه پررنگتر گردید و تاثیرات بسزایی در طرح شعار نان کار آزادی اداره شورایی داشت. به این اعتبار می‌توان گفت که جناح چپ جنبش کارگری منسجم‌تر شد. اما در دیگر جنبش‌ها و تشکل‌ها نیز تحولات اساسی رخ داد. در جنبش دانشجویی شکاف عظیمی ایجاد شد و یکی از بزرگترین پایگاه‌های اجتماعی اصلاح‌طلبان - دفتر تحکیم وحدت - دچار ریزش شدید نیرو شد. گرایش به چپ با وجود تمام تناقضات درونی در جنبش دانشجویی رشد یافت و دفتر تحکیم وحدت مثل برف در بهار آب شد. جنبش دانشجویی به مثابه یکی از جنبش‌های مهم در ایران با عبور از اصلاح‌طلبان، از دیگر جریانات راست هم عبور کرد و چپ به سرعت دست بالا پیدا کرد. در تشکل‌های صنفی معلمان نیز جدال با اصلاح‌طلبان بالا گرفت و رهبران اصلاح‌طلب کنار گذاشته شدند و بدنه تشکل‌های معلمان از اصلاح‌طلبان عبور کردند. بازنشستگان که هر روز بیشتر متشکل می‌شدند، از همان ابتدا با توجه به اینکه کارگران بازنشسته که فعال کارگری بودند در آنها افزایش یافتند اصلاح‌طلبان را کنار گذاشتند.

هرچند تشکیلات بازنشستگان از گرایش‌های متفاوت و حتی متناقضی تشکیل شده و به درجاتی راست و امثال توده‌ای‌ها نیز جای پای دارند اما چپ رادیکال و کارگری بیشتر تعیین‌کننده است و دست بالا دارد. جنبش زنان نیز با وجود کشمکش طولانی‌تر و فقدان تشکیلیابی قوی توانست از اصلاح‌طلبان عبور کند و کمپین یک میلیون امضا فروپاشید و حتی جریان‌های لیبرال فمینیستی رنگ باختند.

به این اعتبار کوتاه شدن دست راست‌ها از بخش اعظم جنبش‌ها و تشکیلات کارگری و مردمی، مولفه‌ای تعیین‌کننده در شکل‌گیری و قدرتمند شدن جناح چپ کارگری است. پس از این دوره راست‌ها از قماش مختلف - لیبرال‌ها و سلطنت‌طلبان و ناسیونالیست‌ها - تلاش بسیاری کردند تا جای پای در این جنبش‌ها کسب کنند ولی موفق نشدند. چه از طریق عناصری که خریده شدند و یا افراد و چهره‌هایی که داشتند. نه با امکانات دادن به اسانلو جای پای در جنبش کارگری یافتند و نه با مسیح‌علی‌نژاد در جنبش دانشجویی و زنان. این نقطه قوت ما و نقطه ضعف اپوزیسیون راست است. اما اپوزیسیون راست با تکیه بر مדיاهای پربیننده و امکانات و پول بیکار نشست و با تحت تاثیر قرار دادن اکثریت جامعه که متشکل نیستند سعی کرد در افکار عمومی همچنان اکتیو و قوی بماند. هرچند تلاش راست‌ها برای متحد شدن به دلیل تناقضات درونی راهبردی - لیبرالیستی، سلطنتی، ناسیونالیستی - که هر یک نیز شاخه‌های متنوع و متناقضی داشتند راه به جایی نبرد و شورای

مدیریت گذار آنها در مدت زمانی نه چندان زیاد رنگ باخت. جدال بین اپوزیسیون راست و چپ با نقطه قوت و ضعف‌های هر یک باعث گردیده تا بالانس ویژه‌ای ایجاد شود که هیچ‌یک هژمونی خود را نتوانستند به طور کامل و قوی و در سطح وسیع حاکم کنند. به عبارتی دقیق‌تر این وضعیت خلاء سیاسی ایجاد کرده که بالفعل نه راست و نه چپ قادر به پر کردن آن نیستند.

تحركات اخير گرايش راست و چپ نشان از ادامه جدال برای کسب این هژمونی است. بیانیه دستمزد از طرف تشکل‌های کارگری، معلمان و بازنشستگان عرض اندام قوی‌تر و منسجم‌تری از چپ کارگری است که در سطح وسیع‌تری به همراه تجمعات و تبلیغات نسبتاً مناسب انجام شد. چپ کارگری و مردمی برگزاري آکسیون هرچند محدود پیشروی کرده و از تجمعات محدود مقابل مجلس و اینجا و آنجا به سطح اکسیون‌های سراسری رفته است. هر چند مانع استبداد به موازات پیشروی آنها سنگین‌تر و بیشتر خواهد شد اما به هر شکل این پیشروی غیرقابل انکار است تا آنجا که الباقی گرایش‌های راست که سعی کردند در این صفوف خود را نگهدارند تا از قافله عقب نمانند و موقعیت‌های هرچند محدودی را حفظ کنند تا در موقعیت‌های دیگر امکان پیشروی و دخالت‌گری داشته باشند - مثل بخشی حداقلی از بازنشستگان که تحت تاثیر گرایش راست و فلزکار مکانیک معلوم‌الحال و گیلانی‌نژاد - نتوانست نسبت به این انسجام و پیشروی ساکت بمانند و علت حمله به تجمع ۱۷ اسفند در تهران را این دانستند که: "گروه‌های اجتماعی غیربازنشستگی از

فراخوان جلو وزارت کار حمایت کرده و سایت‌ها و سازمان‌های سیاسی خارج از کشور این فراخوان را تبلیغ کرده‌اند". این برخورد تبلور هراس از متحد و منسجم‌تر شدن و پیشروی جناح چپ است که گرایش راست می‌بیند در صورت ادامه آن طرد و منزوی خواهد شد. این گرایش راست درون جنبش کارگری هر چند در موضع و موقعیت اپوزیسیون راست شناخته شده و رسمی نیست اما به هر شکل در بین صفوف چپ کارگری می‌پلکد و اینجا و آنجا چوب لای چرخ می‌گذارد.

واضح است که فراخوان بازنشستگان که گرایشات متفاوتی هستند همیشه علنی بوده و همراهی جریانات کارگری و معلمان و ... که مطالبات اقتصادی مشترک زیادی دارند نیز علنی است و حمایت جریانات چپ چه خارج کشوری و داخل کشوری حداقل کاری است که آنها می‌توانند بکنند. نه بار اول است که نیروهای امنیتی با جریانات کارگری و مردمی برخورد می‌کنند نه بار آخر. واضح است که هر چه اعتراض و مبارزه وسیع‌تر و فراگیرتر شود برخورد هم به همان نسبت بیشتر می‌شود. این هزینه مبارزه برای پیشروی است. به هر شکل مسئله اصلی که مبرهن است این است که جریان چپ کارگری قوی‌تر به میدان مبارزه آمده است و با تمام توان باید از آن حمایت کرد و تلاش کرد تا این روند ادامه یابد و بریده و مقطعی عرض اندام نکند. به هر شکل مبارزه با هر جریان و دست راستی را نباید بی‌اهمیت دانست بخصوص در شرایطی که در جنبش حضور داشته باشد. قدرتمندتر بودن از آنها برای چپ

کارگری کافی نیست بلکه تسویه حساب نظری و عملی لازم است تا آنها را از صفوف خود دور کنیم. جریانات حزب چپ (اکثریت) و حزب توده اریستوکرات‌های کارگری و کارفرماهای کوچکی را در جنبش کارگری و در تشکل‌ها همراه دارند که پتانسیل ضربه از درون، تفرقه و تشتت ایجاد کردن و ترویج رفرمیسم منحط و سازشکارانه‌ای را دارند که هر چند در اکثریت نباشند اما مسموم کننده و خطرناکند. نقش آنها را باید در نزد بدنه کارگری افشا و روشن کرد و این مهم از دست فعالین کارگری برمی‌آید.

در سوی دیگر اپوزیسیون راست که دارد هرچه بیشتر از روند مبارزات جاری عقب می‌ماند دست به تحرکاتی جدید زد. "نه به جمهوری اسلامی" در این چهارچوب است. آنها ترکیب متفاوتی از گرایشات راست اپوزیسیون هستند و گروه‌هایی از سلطنت‌طلبان، جمهوری‌خواهان، اصلاح‌طلبان رانده شده از حکومت که در خارج کشور اپوزیسیون شده‌اند و ... هستند. و با بوق و کرنای رسانه‌هایی همچون "من و تو" پوشش داده شدند تا بتوانند افکار عمومی را تحت تاثیر قرار دهند و با جلوه همه با هم بودن به آن، امضا جمع کنند تا راست در زمین بازی سیاسی پیشروی کند. در این گیرودار انتشار فایل صوتی رضا پهلوی نشان‌دهنده تلاش این چهره و جریانات نزدیک به او برای عبور از مقام صرفاً شاهزادگی و سلطنتی به سمپاتی به جمهوری و انتخابات است که البته در گذشته نیز بارها بحث انتخاب مردم را پیش کشیده بود، اما اکنون تلاش دیگری دارد تا شخصیت سیاسی خود را مقبول طیف وسیع

اپوزیسیون راست کند و این ممکن نیست مگر با عدول از سلطنت، چرا که سلطنت به تنهایی نمی‌تواند و نتوانست جای پای زیادی بین مردم بیابد و حتی در بین اپوزیسیون راست نیز نتوانست غالب باشد، در نتیجه چراغ سبز نشان دادن به جمهوری خواهان ضمن اینکه به هر حال او شاهزاده نیز هست، تلاشی جدیدی است برای مقبول شدن و لیدر شدن در اپوزیسیون راست و مطرح شدن در جامعه. با توجه به اینکه اپوزیسیون راست از مبارزات توده‌ای جا مانده و خطر بیشتر شدن این فاصله را حس می‌کند، چنین تحرکاتی در راستای داشتن یک رهبر و شخصیت سیاسی شناخته شده برای جامعه حرکت شطرنجی سریعی برای پیشروی و انسجام اپوزیسیون راست است. به هر شکل وجود یک چهره سیاسی که مقبول اپوزیسیون راست باشد این امکان را به نیروهای دست راستی و حتی کشورهای غربی می‌دهد تا بتوانند روی او سرمایه‌گذاری کنند و با تکیه به مدیاهای خود او را نزد افکار عمومی جا بیندازند. موضع جدید او نه فقط موضع شخصی و شیفت یک چهره سیاسی دست راستی است، بلکه به مثابه پیوند برقرار کردن و انسجام دادن به اپوزیسیون راست و آشتی دادن سلطنت و لیبرالیسم است. به سلطنت طلبان می‌گوید که می‌توان سلطنت طلب بود اما از جمهوری نیز دفاع کرد و بالعکس جمهوری خواه بود و با سلطنت طلبان نیز کنار آمد. به هر شکل جریان راست‌ها را نباید دست کم گرفت. اگر تا کنون سلطنت طلبان در صفحه شطرنج با تکیه بر مهره شاه و چند سرباز معدود بازی می‌کردند که نمی‌توانست در کل بازی تغییر

خاصی ایجاد کند و دیگر مهره‌های راست با این حرکات هماهنگ نبودند حال و به عبارتی روشن‌تر "نه به جمهوری اسلامی" و پوزیشن طرفداری از جمهوری توسط رضا پهلوی تلاشی است به مثابه یک حرکت شطرنجی با تکیه به مهره وزیر است که جناح راست را از موضع دفاعی و پراکندگی به موضعی تهاجمی و منسجم‌تر در بین مجموعه مهره‌های منفعل و پراکنده این جناح تبدیل می‌کند. راه را باز می‌کند تا دیگر مهره‌ها در این تهاجم هماهنگ و شریک شوند. در چنین حرکتی و طبیعتاً در ادامه آن تلاش می‌شود که هم سلطنت‌طلبان و هم جمهوری‌خواهان و هم ملی مذهبی‌های خارج حکومتی و دیگر نیروهای پراکنده مثل مجاهدین خلق و ناسیونالیست‌ها گرد هم بیایند و در یک استراتژی مشترک با وجود تمام تناقضات خود پیش بروند. تغییر غیررسمی شعار استراتژیک سازمان مجاهدین خلق از جمهوری دمکراتیک اسلامی به جمهوری دمکراتیک را نیز تا حدودی می‌توان در این چهارچوب بررسی کرد. البته عبور جامعه از اسلام سیاسی و منزوی شدن طولانی مدت سازمان مجاهدین مولفه دیگری است که این جریان کنسرواتيو مذهبی را ناچار به تغییر شعار استراتژیک کرده است. این طنز تاریخ است بر مبنای تغییر شرایط جامعه که شاهزاده پهلوی را جمهوری‌خواه می‌کند و سازمان مجاهدین خلق را طرفدار جمهوری دمکراتیک! که البته عاری از واقعیت‌اند.

اما موفقیت و عدم موفقیت آنها هر چند که تا حدودی به امکان یا عدم امکان فائق آمدن آنها بر تناقضاتی است که در بین آنها وجود

دارد و تحت تاثیر تحولات و موقعیت هر یک قرار دارد، اما از سوی دیگر لینک به اتخاذ تاکتیک‌ها در جناح چپ است و اینکه جناح چپ با تاکتیک‌های مناسب و مشخص در این پروسه آیا می‌تواند تاکتیک‌های مشخص و ضروری را تبیین و به اجرا بگذارد یا نه و در نهایت از چه قدرتی برخوردار خواهد شد که توازن قوا را تغییر دهد و تاکتیک‌های جناح راست را خنثی کند.

استراتژی چپ کارگری!

با بررسی نقاط قوت و ضعف اپوزیسیون چپ و راست جامعه و شرایط عمومی اکنون بهتر می‌توانیم تاکتیک‌ها و استراتژی را مورد بررسی قرار دهیم. به‌طور مشخص استراتژی سوسیالیستی نیازمند طرح مطالبات مشخص، فراگیر، مطرح شده، مقبول بخش‌های مهمی از کارگران متشکل و غیرسکتی و گروهی باید باشد. در چنین شرایط خطیری در دنیا و به‌طور مشخص ایران کار برای پیشروی سیاسی سوسیالیستی با مشکلات و موانع بسیاری روبرو است اما روند مبارزه طبقاتی در ایران کار را به جایی رسانده که اکنون کارگران یکی از صحنه‌گردانان مهم عرصه مبارزه با حکومت هستند.

در چنین شرایطی کارگران و مردم با مطالبات وسیع اقتصادی- نان- در صحنه عملی مبارزه طبقاتی هستند. مبارزه خودبخودی آنها تحت تاثیر شرایط اقتصادی به اشکال مختلفی خود را نشان داده است. اعتصابات، تظاهرات خیابانی، تبلیغ علیه رژیم و ... و در طول همه‌ی این اعتراضات و اعتصابات شعارها و مطالبات متعددی

پیرامون معیشت و اقتصاد مطرح شده است. بیان فشرده همه این مطالبات که در انقلاب‌های فرانسه و مشخصاً کمون پاریس و سپس در انقلاب اکتبر مطرح شد نان است. طرح شعار نان بیان فشرده‌ای از مطالبات اقتصادی کارگران و اکثر توده‌های تهیدست جامعه است.

در جامعه‌ی استبدادی و مشخصاً ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی سرکوب گزینه‌ایست که چه در دوره حکومت‌های سلطنتی و چه در دوره حاکمیت جمهوری اسلامی به شدت عمل کرده و پایه اصلی بقای این حکومت‌ها بوده است. در دوره‌ی چهل ساله‌ی گذشته سرکوب ابعادی به مراتب وسیع‌تر تحت سیستم توتالیتار مذهبی انجام شده است و هرگونه حق اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، حقوقی، شخصی به وجود آزادی گره خورده است. اکنون هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که نان و آزادی دو مطالبه اصلی و تعیین‌کننده جامعه ما نیستند. خوشبختانه در چند سال گذشته مطالبه نان و آزادی بیش از پیش شعار کارگران متشکل و دانشجویان شد.

در شرایطی که جریان‌ات مختلف اپوزیسیون سعی می‌کنند بر مبارزات مردم موج سواری کنند و خود را به قدرت برسانند تکامل مطالبه نان و آزادی توسط کارگران هفت‌تپه و سپس بخش‌هایی دیگر از کارگران، با آن جایگاهی دیگر داد. نان-کار-آزادی-اداره شورایی فصل جدیدی در جدال آلترناتیوها باز کرد. نان کار آزادی که همانا بیان دیگر و شاید دقیق‌تری از نان و آزادی است و اداره شورایی که بیان دیگری از حکومت شورایی است که کارگران و مردم فقط

می‌توانند آن‌را متحقق کنند به‌طور آشکار صف اپوزیسیون راست از چپ در جامعه را از هم جدا کرد. اداره شورایی که می‌تواند هم مطالبه‌ای برای اداره یک کارخانه و محیط کار به شکل شورایی باشد قرائت دیگری از حکومت شورایی برای کل جامعه و توسط کارگران و مردم است. در شرایط استبدادی ایران واضح است که اداره شورایی نام دیگری از حکومت شورایی است و آلترناتیو بزرگ و مهمی را در مقابل تمام آلترناتیوهای راست قرار می‌دهد که فقط مختص کارگران و مردم است.

به این اعتبار نان-کار-آزادی - حکومت شورایی اکنون نه یک شعار مختص این یا آن گروه نه شعاری از بین شعارها و مطالبات بلکه بیان فشرده‌ترین و کامل‌ترین مطالبه طبقاتی است که اکنون مطرح شده و استراتژی طبقه کارگر و مردم می‌تواند باشد. نان-کار - آزادی - اداره شورایی نمی‌تواند شعار یک گروه و حزب و سازمان باشد بلکه چنان فراگیر و کامل است که استراتژی متحد کننده‌ای برای طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش خواهد بود. این استراتژی در مقابل استراتژی جریان راست که اکنون پیرامون نه به جمهوری اسلامی متمرکز شده‌اند جدال سرنوشت‌سازی در میدان مبارزه طبقاتی ایران است. تمام جریان‌ات و افرادی که تعلق خود را به این دو آلترناتیو نشان دهند صف خود را در عرصه سیاسی مشخص خواهند کرد و از طرف دیگر آنها که بخواهند از استراتژی نان کار آزادی حکومت شورایی فاصله بگیرند و به هر بهانه‌ای شعار و پرچم‌های دیگری را برافرازند قطعاً به کارگران و مردم

پشت کرده و طرد و منزوی خواهند شد. مبارزه برای تحقق این استراتژی متحدکننده سرنوشت‌ساز است. چگونه می‌توان نام سوسیالیست و چپ بر خود بگذاریم با چنین استراتژی که امروز در صفوف کارگران مطرح است و فریاد زده می‌شود مخالفت کنیم؟ این شعار استراتژیک می‌تواند بخش‌های مختلف طبقه کارگر و مردم را نه تنها با هم متحد و همراه سازد بلکه قادر است آنها را حول یک استراتژی مشخص و مطالباتی وسیع در مقابل اپوزیسیون راست مصونیت بینشد و آنها را به پیش برد. این شعار استراتژیک می‌تواند مطالبات مشخص، فراگیر، مطرح شده، مقبول بخش‌های مهمی از کارگران متشکل و غیرسکتی و گروهی و متحدکننده باشد.

دو تاکتیک جناح چپ جنبش کارگری

برای تحقق هر استراتژی ضرورتاً تاکتیک‌های مناسب، مشخص و قابل تحقیقی باید وجود داشته باشند. با توجه به مجموع شرایط و موقعیت‌های گرایش راست و چپ و به‌طور مشخص استراتژی‌های که به مرور و در تلاشی سخت سعی دارند خود را منسجم کنند از اهمیت و جایگاه مهمی برخوردارند، تاکتیک‌ها نیز کم‌اهمیت‌تر از استراتژی‌آلترناتیوها نیستند. تاکتیک‌های مناسب، دقیق، قابل اجرا و نقش‌مند می‌توانند ما را به اهدافمان برسانند. هرچقدر هم که استراتژی ما روشن و حتی مقبول توده‌ها باشد چنانچه دستخوش تاکتیک‌های اشتباهی شوند دست‌نیافتنی خواهند شد. کم نبودند انقلابات و جنبش کارگری که در اوج قدرت شکست خوردند. نمونه‌های

کمون پاریس، انقلاب آلمان و اندونزی از این دست هستند. استراتژی و تاکتیک رابطه‌ای متقابل دیالکتیکی دارند که هر یک بر دیگری تاثیر گذارند و یکدیگر را می‌توانند تکمیل کنند. داشتن استراتژی سوسیالیستی مشخص و قابل قبول، امکان بکارگیری تاکتیک‌های مناسب را فراهم می‌کند و از سوی دیگر بکارگیری تاکتیک‌های مناسب هر چه بیشتر استراتژی سوسیالیستی را مطرح و قابل دسترس‌تر خواهد کرد.

به این اعتبار من تلاش کردم به سهم خود مسئله‌ی تاکتیک‌های مشخص و تعیین‌کننده در این دوره تاریخی را موشکافانه بررسی و مطرح کنم تا هر چه بیشتر بتوانیم برای جدال‌های طبقاتی پیش رو آماده باشیم.

۱- تشکل سراسری یا فراگیر کارگران و زحمتکشان

به طریق اولی موفقیت و عدم موفقیت این مسئله مشروط به این است که جناح چپ چه گام‌های دیگری بتواند بردارد و به عبارتی دیگر چه تاکتیک‌هایی در متن بحران‌های موجود جامعه اتخاذ کند. در چنین جدالی بین آلترناتیوها، پیش‌بینی همه وقایع و رویدادها ممکن نیست، اما به هر شکل بر مبنای مجموعه‌ی مولفه‌های موجود، توازن قوا و صف‌بندی‌ها، ضروری است تاکتیک‌هایی نقش‌مند و مشخص پیش رو داشته باشیم و صرفاً پیشروی با آزمون و خطا نمی‌تواند ما را به استراتژی حکومت شورایی برساند. می‌دانیم که جناح چپ جنبش کارگری در نبردی نفس‌گیر و طولانی

و گام به گام در هر مرحله تا حدود بسیاری از راست گسست کرده تا به این مرحله رسیده است اما این کافی نیست تا جناح چپ جنبش کارگری را در یک موقعیت قدرتمندی قرار دهد تا بتواند بر اپوزیسیون راست و همچنین بر جمهوری اسلامی فائق آید و یا حداقل دست بالا پیدا کند. در این نبرد سهمگین که دو حریف بزرگ پیش روی جنبش کارگری و توده وجود دارند که یکی در تلاش برای سوار شدن بر این جنبش - اپوزیسیون راست - و دیگری در تلاش برای سرکوب آن - جمهوری اسلامی - با توجه به ابزارهای وسیع سرکوب است، متشکلین چپ کارگری وجود دارند که ارزشمند هستند اما کافی و تعیین کننده نیستند. اگر تا حدود قابل توجه و با اهمیتی چپ کارگری موفق شده بر راست درونی - منظور راست در جنبش کارگری و دیگر جنبش ها و تشکل های توده ای - فائق بیاید اما در سطح عمومی و وسیع به مثابه یک آلترناتیو سیاسی در کل جامعه هنوز راه زیاد برای پیمودن دارد و این ممکن نیست مگر با انسجام و هویت مشخص تر و دقیق تر. ضرورت فراتر رفتن چپ کارگری از حرکات مقطعی مشترک، قطعنامه های موردی مشترک و در نهایت همکاری های موردی - که البته همه در نوع خود با اهمیت و موثر است - ضروری است. به عبارتی دیگر همکاری های موردی و مقطعی را باید به سطح بالاتری ارتقاء داد که ظرف مشخص و خاص خود را می طلبد. ایجاد تشکل سراسری کارگری و توده ای - منظور در بین تشکل های موجود که به طور مثال بیانیه افزایش دستمزد دوازده و نیم میلیونی را دادند - و جناح

چپ کارگری را در جامعه نمایندگی می‌کنند، می‌تواند در دستور کار قرار بگیرد.

اگر در گذشته این بحث مطرح و از طرف سوسیالیست‌ها و جناح چپ کارگری کنار گذاشته شد بر پایه دلایل کاملاً واقعی و روشنی بود که امکان ایجاد چنین تشکلی با آن مولفه‌ها و شرایط را نمی‌داد. طرح موضوع از طرف کانون مدافعان-ثقفی- و محمود صالحی بر پایه‌ی چند مولفه اصلی به نفع جنبش کارگری نبود.

اول اینکه این حرکت برخورد از بالای سر کارگران و به نیابت از آنها بود به این معنا که تعدادی معدود با فراخوان تشکل سراسری را می‌خواستند ایجاد کنند و بعد قرار بود کارگران به آن پیوندند. در صورتی که امکان ایجاد تشکل سراسری زمانی واقعی است که تعدادی تشکل‌های موجود و معتبر و دارای نفوذ در بدنه خود بتوانند اقدام به ایجاد تشکل سراسری کنند و یا آن را استارت بزنند. اقدام آنها کاملاً برخلاف یک مکانیزم طبیعی درون جنبش کارگری بود. حتی یک اتحادیه و سندیکای کارگری را نمی‌توان با فراخوان چند نفر خارج از محیط‌های کار ایجاد کرد چه برسد به یک تشکل سراسری کارگری.

دوم اینکه طرح موضوع تلاشی بود برای سازش طبقاتی بین جناح‌های راست و چپ کارگری که در آن موقعیت در مصاف با هم روز به روز بیشتر از یکدیگر گسست می‌کردند و خط و مرزها روشن‌تر می‌شد. آن طرح عملاً در مقابل این روند واقعی مبارزه طبقاتی در جنبش کارگری بود. آنها مد نظر داشتند تا گرایش‌ها

راست و چپ بتوانند تشکیلات واحدی درست کنند و از این طریق تشکل سراسری کارگران تحقق یابد. این نگاه پوپولیستی عملاً به نفع راست تمام می‌شد و از پیشروی سوسیالیست‌ها و جناح چپ جنبش کارگری هم در تقابل نظری و هم در تقابل عملی جلوگیری می‌کرد و یا مانعی بزرگ می‌ساخت. هر چند ظاهراً به فعالین جنبش کارگری توانی بیشتر می‌داد که متحد شوند اما حتی همین کمیت مد نظر نیز در دراز مدت تامین نمی‌گردید چرا که به سرعت تناقضات میان چپ و راست بیرون می‌زد و عملاً به عاملی بازدارنده تبدیل می‌شد- همان‌طور که "شورای همکاری تشکل‌ها و فعالین کارگری" در دهه هشتاد این اتفاق افتاد- به این اعتبار راه‌حل پوپولیستی گرایش راست در مقابل راه‌حل مبارزه جناح چپ با راست برای کسب هژمونی در جنبش کارگری و توده‌ای که عملاً چیزی نبود جز راه‌حل لنینی- پیش نرفت و براین مبنا جنبش کارگری به انحراف کشیده نشد. از زاویه‌ای دیگر این طرح قابل تحقق نبود. زمینه‌های عینی تحقق ایجاد تشکل سراسری فراهم نبود و در مقابل مانع بزرگ استبداد از چنان پتانسیلی و شرایطی برخوردار نبود که برای ایجاد تشکل سراسری اقدام کند. به این معنا که هنوز همراهی تشکل‌های توده‌ای که دیگر بخش‌های مردم را نمایندگی می‌کردند را همراه نداشت - مثل دانشجویان، زنان، معلمان و بازنشستگان- و تشکل‌های کارگری معدود چپ نیز به شدت درگیر مسائل داخلی و حاشیه‌ای بودند و از انسجام و پتانسیل کافی نیز برخوردار نبودند. به این اعتبار صف متحد و نسبتاً قابل توجهی که بتوانند با هم متحد و در مقابل استبداد

توان کافی پایداری و مبارزه را داشته باشند وجود نداشت و در صورت تحقق عملاً با ضرب بیشتری از جانب رژیم و شکنندگی بیشتری روبرو می‌گردید. بنابر این نه فقط از زاویه تئوری و طرح پوپولیستی و راست، بلکه از زاویه پراتیک نیز برای جناح چپ مقدمات و زمینه عینی برای تحقق آن فراهم نبود. بر پایه موضوعات فوق مسئله ایجاد تشکل کارگری پس از مدتی بحث از دستور کار فعالین جنبش کارگری خارج و کاملاً کنار گذاشته شد.

مروری بر موضوع ایجاد تشکل سراسری در گذشته این امکان را می‌دهد که در اوضاع و احوال کنونی دقیق‌تر به آن پردازیم. شرایط از چند منظر تغییر یافته است. وضعیت جامعه چه به لحاظ اقتصادی و چه سیاسی و اجتماعی بحرانی‌تر شده و جنبش‌های عظیم سال‌های ۹۶ و ۹۸ و اعتراضات و اعتصابات و تجمعات بسیار در متن چنین شرایطی اتفاق افتاد و ادامه دارد. مبارزات مردم از اصلاح‌طلبان حکومتی و اسلام سیاسی عبور کرد و اینها بیانگر رادیکال‌تر شدن مبارزات و مطالبات توده‌ایست. تشدید تضادهای طبقاتی که باعث به تحرک در آمدن بخش‌های بیشتری از کارگران و مردم شده زمینه این را دارد که جنبش‌هایی حتی وسیع‌تر از سال‌های ۹۶ و ۹۸ به راه بیفتد. از سوی دیگر با تلاش سوسیالیست‌ها و فعالین کارگری در عرصه مبارزات سیاسی به موازات تغییر شرایط اقتصادی در جامعه، گرایش راست نه فقط در جنبش کارگری بلکه در تشکل‌های معلمان و بازنشستگان و جنبش دانشجویی با شکست وسیع روبرو شد و بسیار به حاشیه رفته است. هر چند امثال فلزکار مکانیک و بخشی

از بازنشستگان تحت تاثیر آنها و برخی افراد و گرایشات کوچک راست هنوز در جنبش کارگری حضور دارند و در صفوف چپ کارگری سنگ اندازی می کنند اما حضور آنها تعیین کننده نیست و پتانسیل برداشتن آنها از سر راه چپ کارگری وجود دارد و البته ضروری است. اکنون صف مشخص و نسبتاً قوی تری از چپ کارگری و متحدین آنها ایجاد شده است. تشکل های کارگری، معلمین و بازنشستگان و به این اعتبار و پشتوانه، جنبش دانشجویی را نیز در کنار خود دارند، عملاً زمینه فراتر رفتن از همکاری های موردی و مقطعی فراهم گردیده است. اگر در اوایل دهه هشتاد بحث ایجاد تشکل های کارگری با مقاومت زیادی روبرو بود و به نظر می آمد مانع استبداد اجازه ایجاد چنین تشکل هایی را نمی دهد اما در پروسه مبارزه این تشکل ها ایجاد شدند- هر چند محدود- و با تمام هزینه هایی که دادند نه تنها پایدار ماندند بلکه با سرعتی هر چند کم در حال تکثیر هستند. ایجاد تشکل های کارگری به نیروی کارگران در یک پروسه تحقیق یافت و همچنان نیز ادامه دارد و اکنون به یک مولفه مهم در میدان مبارزه طبقاتی ایران تبدیل شده است. ایجاد تشکل سراسری کارگران و زحمتکشان نیز می تواند وارد پروسه مباحثه و همکاری های پایداری گردد که زمینه تحقق چنین تشکلی است. اینکه این پروسه چه زمانی به هدف خود خواهد رسید در جریان عمل و تحولات مبارزه جنبش کارگری و جامعه مشخص خواهد شد ولی آنچه اکنون می توان انجام داد این است که استارت چنین پروسه ای زده شود و تلاش برای ایجاد تشکل سراسری و فراگیر آغاز گردد.

شروع پروسه تشکل سراسری کارگری و مردمی که می‌تواند از مجموعه تشکل‌های موجود که در اینجا به عنوان چپ کارگری از آنها نام برده شد استارت بخورد. همان‌طور که مسئله ایجاد تشکل‌های کارگری نیز با وجود اینکه دو دهه است استارت خورده همچنان یکی از مسائل در دستور کار جنبش و فعالین کارگری است و در میدان مبارزه و فعالیت برای ایجاد تشکل‌های کارگری همچنان به‌مثابه یک استراتژی وجود دارد، بر اساس این الگو، پروسه تشکل فراگیر نیز می‌تواند چه قبل و چه پس از ایجاد همچنان پیش برده شود. نمی‌توان انتظار داشت که تشکل فراگیر کارگری و توده‌ای از ابتدا هزاران کارگر و زحمتکش را در با خود همراه داشته باشد، کافی است این تشکل گرایش چپ کارگری را که اکنون اینجا و آنجا با هم همکاری و اتحاد عمل دارند را نمایندگی کند و در واقع ظرف مبارزه این صف بندی و بلوک کارگری و مردمی باشد تا این گرایش را به انسجام و اتحاد بیشتری برساند و از سویی دیگر قادر خواهد بود به مثابه یک بلوک کارگری و مردمی در جامعه و افکار عمومی مطرح شود. در آن شرایط دیگر چپ کارگری مبارزات پراکنده و محدود و مبهم در نزد افکار عمومی را نمایندگی نخواهد کرد بلکه آلترناتیو کارگری مردمی خواهد بود که هر حرکت و قدمش و حتی اطلاعیه‌اش مورد توجه بیشتری قرار خواهد گرفت و به این اعتبار می‌تواند به ایجاد تشکل‌های دیگر کارگری و مردمی کمک شایانی بکند و مهمتر اینکه بخش‌های وسیع مردم غیرمتشکل را تا حدودی با خود همراه یا حداقل تحت تاثیر قرار خواهد داد.

پیشروی برای ایجاد یک ظرف مشترک همکاری و اتحاد عمل می‌تواند گام نخستی باشد که زمینه تحقق چنین تشکلی را فراهم کند. اتحاد عمل پایدار و متشکل بین جریانات مشخصی از کارگران و دیگر بخش‌های متشکل، خود بخشی از یک شکل سراسری است. تشکل سراسری کارگران و زحمتکشان نیز همواره استقلال و موقعیت هر تشکل را به رسمیت می‌شناسد و فقط ساختاری است برای یک همکاری پایدار که رو به جامعه هویت مشخصی دارد و می‌تواند وزنه‌ای در میدان مبارزه طبقاتی باشد. یک چنین تشکل و اتحاد عمل سیستماتیکی مشوق بزرگی برای متشکل شدن دیگر بخش‌های طبقه کارگر و جامعه برای همراهی و همبستگی است. اگر می‌شود برای دستمزد، تشکل‌های معتبر کارگری و معلمان و بازنشستگان بیانیه بدهند و بر این مبنا تجمعات اعتراضی سراسری انجام دهند، امکان تداوم چنین همکاری با هویت و شکل مشخص و دائمی نیز وجود دارد. واضح است که موانع موجود در این راه را نادیده نمی‌گیریم. استبداد، فعالین راست و متزلزل که در بین جناح چپ کم و بیش وجود دارند و کارشکنی می‌کنند، افرادی در جناح چپ که بر تحقق چنین امر مهمی باور ندارند و ... اما مبارزه با همه اینها بخشی از تلاش در راستای ایجاد تشکل سراسری برای اتحاد عمل است. بالا گرفتن بحث، برگزاری نشست‌ها و در مجموع فعال شدن در این رابطه در نهایت به پیشروی و قانع شدن طیف‌های مختلفی که مغرض نیستند منجر خواهد شد. پتانسل موجود در جریانات مختلف چپ کارگری و دیگر جنبش‌ها نقطه اتکای

بزرگی برای پیشروی در این رابطه است.

انسجام و متحد شدن تشکل‌های کارگری در مقیاس فراگیر فقط مشروط به سازماندهی و آنچه گفته شد نیست. واضح است که رکن اساسی و تعیین کننده‌ای ایجاد مناسبات و روابط بیان شده است. اما پیشروی کیفی این روابط نیز از مولفه‌های بسیار مهم در این تاکتیک پیرویه است. طرح شعار نان- کار- آزادی- اداره شورایی، در هفت‌تپه، جنبش دانشجویی و... نه فقط طرح یک شعار رادیکال بود، بلکه بیان بسیار فشرده مجموع مطالبات طبقاتی- نان و آزادی - و بسیار فراتر از آن طرح آلترناتیو جایگزین نه فقط جمهوری اسلامی بلکه جایگزین هرگونه آلترناتیو حکومتی بورژوازی بود. واضح است که اداره شورایی نام دیگری از حکومت کارگری و شورایی است که مطرح گردید. با پیشروی اعتراضات، اعتصابات و آکسیون‌ها متأسفانه کمتر شاهد طرح این شعار استراتژیک و تعیین کننده بودیم. اما بار دیگر در اول ماه می سندیکای شرکت واحد و در مواردی دیگر نیز باز این شعار تکرار و پرچم آن برافراشته شد. تجمعات بازنشستگان، کارگران و ... می‌توانست این شعار را از سطح طرح شدن در بین بخش محدودی تبدیل به یک شعار همه‌گیر و فراگیر کند. غافل شدن از آنچه آگاهانه و چه ناآگاهانه و یا در بدترین حالت تحت تاثیر سنگ‌اندازی‌های جریان‌ات راست درونی و متزلزل موقعیت چپ کارگری، در نهایت جنبش کارگری را تضعیف می‌کند. ایجاد یک تشکل فراگیر یا سراسری نیز بدون پرچم نان- کار- آزادی- اداره شورایی، خالی از محتوا

است و یا حداقل با نقص بسیار بزرگی روبرو است. ایجاد یک تشکل فراگیر هم در مقیاس رشد همکاری و روابط - ارتقاء کمیّت - و هم در مقیاس کیفیت - طرح وسیع‌ترین مطالبات طبقاتی و آلترناتیو طبقاتی - معنا می‌یابد و جایگاه واقعی خود را خواهد یافت. فعالین سوسیالیست جنبش کارگری از هر موقعیتی برای طرح شعار نان - کار - آزادی - اداره شورایی در میدان سیاست ایران می‌توانند استفاده کنند تا آلترناتیو طبقه کارگر در گرد و خاک بحران سیاسی جامعه گم نشود. ظرف اتحاد عمل و در نهایت ایجاد یک تشکل سراسری می‌بایست بر پایه یک استراتژی مشخص، صحیح و مقبول در جامعه پیش برده شود و نان - کار - آزادی، اداره شورایی تأمین چنین استراتژی ایست. اتحاد عمل حول مطالباتی که به فشرده‌ترین شکل و بهترین شکل ممکن می‌تواند صف قدرتمندی از کارگران و زحمتکشان را در مقابل هم جمهوری اسلامی و هم اپوزیسیون راست ایجاد کند.

مولفه‌های لازم برای ایجاد یک تشکل فراگیر یا سراسری بیش از گذشته فراهم گردیده و هر چند این پروسه صرفاً اراده‌گرایانه به معنای ولونتاریستی آن و یک شبه تحقق‌پذیر نیست اما در این مورد مشخص وجود برنامه‌ی پروسه و نقش اراده‌ی مبتنی بر واقع‌گرایی فعالین کارگری و تشکل‌های معلمان و بازنشستگان نقش اساسی دارد. شرایط بحرانی جامعه ما آستن حوادث بسیاری است که سر باز ایستادن و فرصت دادن برای سالیان طولانی را نخواهند داشت لذا در چنین شرایطی پیشروی در عرصه سازماندهی به موازات

پیشروی مبارزه طبقاتی ضروری و گاه تعیین‌کننده است. بدون چنین تاکتیکی بعید است که چپ کارگری در این مقطع بتواند به مثابه یک قطب سیاسی و اجتماعی بر تحولات آتی تاثیر تعیین‌کننده داشته باشد. هژمونی طبقاتی نیازمند تاکتیک‌هایی متناسب، بخصوص در شرایط بحرانی جامعه است. اکنون موقعیت طبقاتی چپ کارگری به مراتب بهتر از دوران انقلاب بهمن است اما ضعف‌ها و کمبودهای بزرگی نیز وجود دارند که بدون اتخاذ تاکتیک‌های متناسب با شرایط و پیشروی نمی‌توان آنها را بر طرف کرد. فقدان یک تشکل کارگری و مردمی و به عبارتی بلوک منسجم کارگری چپ از جمله بزرگترین ضعف طبقاتی ما در این دوره تاریخی است.

۲- ایجاد حزب طبقه کارگر و تقویت قطب چپ کارگری

همان‌طور که بارها در این مورد صحبت کردیم ایجاد حزب کارگری بر پایه‌ی دو مولفه امکان تحقق دارد. اول وجود استراتژی سوسیالیستی که از منظر ما همانا استراتژی سوسیالیسم کارگری است و دوم حضور فعالین سوسیالیست کارگری درون جنبش کارگری به مثابه بنیان و ستون اصلی ایجاد حزب است. این دو مولفه بر مبنای این واقعیت که نمی‌توان حزب طبقاتی ایجاد کرد، که فاقد یک استراتژی روشن و تبیین شده سوسیالیستی در پروسه مبارزه طبقاتی باشد، معنا می‌یابد. به این اعتبار حتی اگر ساختار این حزب متشکل از رهبران عملی طبقه باشد اما دارای خط مشی و در نهایت استراتژی نباشد که این حزب را رهنمون عمل گردد فاقد

اعتبار طبقاتی است. در تاریخ نیز نمونه‌های قابل توجهی وجود داشته‌اند. سوسیال دمکرات‌ها گاه پایه‌های قوی در طبقه داشتند و با تابلو سوسیالیستی نیز این بدنه کارگری را پیش می‌بردند، اما آنها چون از چهارچوب رفرمیستی فراتر نمی‌رفتند و خط مشی انقلابی و سوسیالیستی نداشتند فاقد اعتبار مارکسیستی و در واقع حزب طبقاتی به معنای واقعی کلمه بودند. بر پایه‌ی این واقعیات برای ایجاد حزبی کارگری حیاتی است که تئوری انقلابی در متن مبارزه طبقاتی خود را به مثابه خط مشی در دوره‌های مختلف نشان داده باشد و این وجه تمایز این جریان از جریانات غیرکارگری و بینایی است.

خوشبختانه این مولفه در روند مبارزه طبقاتی ایران تا حدود قابل توجهی تامین شده و وجود دارد. گرایش سوسیالیستی کارگری و به طور مشخص اتحاد سوسیالیستی کارگری که خود بخشی از جناح چپ جنبش کارگری هستند این بخش را نمایندگی می‌کنند و در کوران مبارزه طبقاتی دستاوردهای قابل توجه و قابل تکیه‌ای دارند که تکرار آنها در اینجا ضرورتی ندارد.

مولفه دوم ساختار طبقاتی حزب است. به عبارتی دیگر نمی‌توان حزبی داشت که کارگران سوسیالیست دست‌اندرکاران اصلی آن نباشند. هرچند روشنفکران و دیگر سوسیالیست‌ها نیز همواره می‌توانند در این حزب عضو باشند و یا در سطح عمومی در طیف گرایش سوسیالیستی فعال باشند اما مسئله بر سر این است که حزب کارگری به معنای عملی و ساختاری نیز باید متشکل از کارگران

باشد و این مولفه در پروسه تشکیل، قدرتمند شدن، سرنگونی قدرت سیاسی و پس از آن نیز همواره به مثابه یک پرنسیپ باید لحاظ گردد.

ما در مقطع ایجاد حزبی کارگری هر چند مدت مدیدی است درجا می‌زنیم اما ممکن نیست از مولفه ایجاد حزب جهش کرد و آن را نادیده گرفت. همان‌طور که یک تشکل کارگری محیط کار باید متشکل از کارگران آن کارخانه باشد حزب طبقه نیز ضرورتاً باید متشکل از کارگرانی با استراتژی سوسیالیستی باشد. حزب طبقه کارگر به معنای واقعی باید حزب طبقاتی کارگران باشد تا در پیکارهای طبقاتی توان کنار زدن موانع را داشته باشد. به عبارتی دیگر اینجا بحث بر سر مقوله‌ی سوسیالیسم از بیرون یا درون طبقه مطرح است. در گذشته و به طور مشخص در ابتدای قرن بیستم موقعیت جهانی طبقه کارگر با شرایط کنونی متفاوت بود. تفاوت موقعیت و شرایط کارگران نه یک تفاوت ماهوی بلکه تفاوت‌های روبنایی است که قابل تعمق و بررسی هستند. در آن دوره سرمایه‌داری محدود به اروپا و روسیه می‌شد و در دیگر کشورها، سرمایه‌داری بسیار محدود و در حاشیه مناسبات فئودالی و شرایط استعماری وجود داشت. بر این مبنا طبقه کارگر صنعتی و احزاب مارکسیستی نیز عموماً در اروپا و روسیه وجود داشتند و فعالیت می‌کردند. اما در همین کشورها نیز کارگران شرایط خاصی داشتند. دوازده ساعت کار در روز و بیسوادی و کم‌سوادی بخش اعظم کارگران از جمله‌ی دیگر مشخصات پرولتاریا بود. در آن دوره عموماً روشنفکرانی از

طبقه متوسط و یا بورژوازی به کتاب‌ها و روزنامه‌ها دسترسی داشتند و سواد و وقت کافی برای مطالعه‌ی کتب و نشریات عموماً در انحصار آنها بود. به این اعتبار روشنفکرانی که با سوسیالیسم و مارکسیسم آشنا می‌شدند، عموماً حاملان نقطه‌نظرات سوسیالیستی بودند. آنها نیز به دسته و گروه‌های مختلفی تقسیم می‌شدند که در سطح عمومی یا سوسیالیسمی را در چارچوب سرمایه‌داری می‌پذیرفتند و تبلیغ می‌کردند و یا با فاصله گرفتن از طبقه خود و یا گسست از آن مروج مارکسیسم انقلابی می‌شدند. بر مبنای این واقعیت آنها در قالب احزاب و گروه‌ها و محافل حاملان سوسیالیسم به درون طبقه بودند و طبیعتاً گرایش‌ات سوسیالیستی متفاوتی را نمایندگی می‌کردند. این شرایط در روسیه به مراتب گسترده‌تر بود. طبقه کارگر روسیه از بی‌سوادی و کم‌سوادی بیشتری رنج می‌برد و امکان محدودتری برای دسترسی به کتب و نشریات داشت. ابتدا محافل دانشجویی و روشنفکری به مارکسیسم روی می‌آوردند و فعالیت سوسیالیستی در بین آنها بیشتر رواج داشت. به مرور با افزایش تعداد این محافل مارکسیستی موضوع انتقال سوسیالیسم به میان پرولتاریا مطرح شد و به طور واقعی سازماندهی برای تحقق آن شکل گرفت. در متن این شرایط عینی سوسیالیسم از بیرون باید به درون طبقه منتقل می‌شد. برخی از این روشنفکران ناچار بودند متون و مقالات را در محافلی با کارگران برای آنها بخوانند و توضیح بدهند و یا حتی در روسیه در کنار سوادآموزی تبلیغ سوسیالیستی نیز انجام می‌شد. به مرور با شکل‌گیری احزاب

سوسیال دمکرات و جذب بخشی از کارگران به این احزاب عموماً رهبری احزاب در اختیار روشنفکران بود و کارگران بدنه حزبی بودند. فقط انقلابیون حرفه‌ای قادر بودند ساعت‌های مدیدی مطالعه و تحقیق و ترویج کنند و کارگران به مراتب از این امکان و شرایط کمتر برخوردار بودند. به هر شکل در آن دوران مسئله انتقال سوسیالیسم از بیرون به درون طبقه برپایه واقعیت‌های عینی برخاسته از شرایط طبقه کارگر بود و راهکار دیگری وجود نداشت. تنها پس از انقلاب روسیه است که با برنامه‌های گسترده بلشویک‌ها و مشخصاً لوناچارسکی برای سواد آموزی میلیون‌ها کارگر و دیگر مردم تحقق پیدا می‌کند. در آن دوره بحث عموماً حول مسئله چگونگی انتقال سوسیالیسم به میان پرولتاریا مطرح بود و آلترناتیو دیگری وجود نداشت.

البته لازم به توجه است که بحث لنین در خصوص ضرورت انتقال سوسیالیسم از بیرون به درون طبقه در تقابل با بحث تردیونی بود که در سال‌های قبل از انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه رواج یافته بود و اساساً نقش حزب طبقاتی و سازمان سیاسی که فعالیت سوسیالیستی به منظور سازماندهی و انتقال آگاهی به میان کارگران را انجام می‌دادند، نفی می‌کردند و همچون جریان "لغوکارمزدی‌های" ایران طرفدار جنبش خودبخودی کارگران بودند. اساس بحث لنین در دفاع از ضرورت حزبی سوسیالیستی است که در هر گام مبارزه طبقاتی می‌تواند نقش ایفا کند و کمک کند تا این مبارزه ارتقاء یابد و در این رابطه نقش انقلابیون حرفه‌ای را توضیح می‌دهد و از

متشکل بودن آنها به شکل سازمانی و حزبی دفاع می‌کند. برای روشن شدن و ادامه بحث به این تعاریف لنین در این خصوص توجه کنیم:

"۱- بدون سازمانی استوار از رهبرانی که کار یکدیگر را دنبال می‌کنند هیچگونه جنبش انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد ۲- هر قدر دامنه‌ی توده‌ای که خودبخود به مبارزه جلب می‌شود و پایه جنبش را تشکیل می‌دهد و در آن شرکت می‌ورزد وسیع‌تر باشد همان قدر لزوم چنین سازمانی موکدر می‌گردد و همان قدر این سازمان باید استوارتر باشد (زیرا همانقدر برای عوام‌فریب‌های مختلف آسان‌تر است که قشرهای عقب‌مانده را از راه در ببرند)؛ ۳- چنین سازمانی باید به طور عمده عبارت از کسانی باشد که به طور حرفه‌ای با فعالیت انقلابی اشتغال داشته باشند؛ ۴- در یک کشور استبدادی هر قدر که ما ترکیب اعضای چنین سازمانی را محدودتر بگیریم تا جایی که در آن تنها اعضای شرکت نمایند که به‌طور حرفه‌ای به فعالیت انقلابی مشغول شده و در فن مبارزه با پلیس سیاسی آمادگی حرفه‌ای بدست آورده باشند، همان قدر هم دام افتادن این سازمان دشوارتر خواهد بود؛ ۵- همان قدر هم هیأت ترکیبی افراد، خواه از طبقه کارگر و خواه از سایر طبقات جامعه که امکان شرکت در این جنبش را داشته باشند و به‌طور فعال در آن کار کنند، وسیع‌تر می‌شود. (لنین. چه باید کرد؟ مجموعه آثار صفحه ۳۱۰)"

بحث لنین در ارتباط با انقلابیون حرفه‌ای و سازمان سیاسی و حزبی در تقابل با تردیونیست‌ها و اکونومیست‌هایی است که نقش متشکل شدن مارکسیست‌ها را زیر سوال بردند و اساساً ضرورت آن را انکار می‌کردند. به این اعتبار این بحث قابل دفاع است و تنها در ادامه با توجه به شرایط می‌توان گفت که تکامل می‌یابد و با شرایط

باید خود را تطبیق دهد. هم اکنون نیز برای هر مارکسیست واقعی روشن است که بدون یک تشکل سیاسی منسجم و فعال نمی‌توان به پیروزی رسید و ممکن نیست در جدال‌های طبقاتی هژمونی کسب کرد.

با توجه به این حقایق ضروری است برخورد مشخص به شرایط مشخص داشته باشیم. از آن زمان تا کنون جهان و به طور مشخص پرولتاریا دستخوش تغییرات بسیاری شده است. در جریان گلوبالیزه شدن سرمایه‌داری و گسترش آن در مقیاس جهانی و صنعتی و مدرن شدن هرچه بیشتر تولید، پرولتاریا نیز دستخوش تغییرات بسیاری شد. هر چند شکست سیاسی سوسیالیسم در مقیاس جهانی یک عقب‌نشینی بزرگ برای این طبقه به دنبال داشت اما از سوی دیگر ساختار و شرایط طبقه کارگر دستخوش تغییرات بسیاری گردید. نیاز تولید به کارگران متخصص و با سواد بیشتر شد و نسل‌های جدیدی از کارگران به میدان آمدند که باسواد و متخصص بودند. انقلاب در ارتباطات و ایجاد فضای مجازی قابل دسترس برای عموم جامعه نیز هرچه بیشتر امکان برخورداری از متون و اخبار و را برای کارگران نیز فراهم کرد. در ایران بخش‌های زیادی از کارگران دیپلم و دیپلم به بالا هستند و در جهان نیز چنین شرایطی با تفاوت‌ها و کم و بیش‌هایی اتفاق افتاده است.

به این اعتبار دو موضوع را باید از هم جدا کرد. اول درک لینی از ضرورت سازمان و حزب سیاسی است که حامل سوسیالیسم به معنای وسیع کلمه به درون طبقه کارگر است. و دوم درکی که در

ایران بر سر موضوع انتقال سوسیالیسم از بیرون یا درون طبقه وجود دارد. درک لینی بر مبنای وجود حزب سیاسی برای انتقال سوسیالیسم بدرون طبقه است - چه آنها کارگر و یا روشنفکر باشند- یعنی سازمان سیاسی مشخص مارکسیستی باید وجود داشته باشد تا بتواند در امر مبارزه سیاسی، سازماندهی، بالا بردن سطح آگاهی و مخفی کاری و ... نقش ایفا کند. اما بحث بر سر ساختار این حزب یا سازمان مارکسیست‌های حرفه‌ای چیزی است که دستخوش تغییر شرایط و اوضاع و احوال است که به آن می‌پردازیم.

به عبارتی دیگر بحث خاستگاه و جایگاه طبقاتی در روند مبارزه طبقاتی دستخوش تغییرات شگرفی شده است. روشنفکرانی از طبقه کنده شده با گرایش سوسیالیستی خاستگاه طبقاتی کارگری یافتند اما جایگاه طبقاتی آنها متفاوت و متناقض بود و بر همین مبنا نیز حامل انواع سوسیالیسم به درون طبقه بودند و امکان نفوذ گرایشات سیاسی سوسیالیستی متفاوت به مراتب بیشتر بود و حتی به انحراف رفتن مبارزات. اما اکنون جایگاه طبقاتی سوسیالیست‌ها عموماً کارگری است و یا حداقل امکان آن به مراتب بیشتر از پیش وجود دارد. به همین اعتبار جایگاه طبقاتی پرولتری عمومیت و محوریت بیشتری در انتقال سوسیالیسم به درون طبقه را فراهم کرده است. قابل تأکید مجدد است که تنها به شکل متشکل و سازمانی چنین امری ممکن است. البته این واقعیت را نیز نباید نادیده گرفت که موقعیت اقتصادی و اجتماعی بسیاری از روشنفکران نیز دستخوش تغییر به نفع پرولتاریا شده است. به دلیل بحران‌های اقتصادی و

سیاست‌های نئولیبرالیستی بسیاری از روشنفکران و دانشجویان نیز ناچارند برای امرار معاش در کنار تحصیل و فعالیت‌های دیگر روشنفکری برای امرار معاش کار کنند و پدیده‌ی دانشجوی کارگر یا روشنفکر کارگر نیز واقعیتی دیگر است که موقعیت طبقاتی و اجتماعی آنها را هر چه بیشتر به کارگران نزدیک کرده است. اکنون این دست افراد در جنبش‌های دانشجویی، زنان و دیگر جنبش‌های دمکراتیک فراوانند.

به هر شکل دست بالا پیدا کردن جایگاه طبقاتی در مقابل خاستگاه طبقاتی در موضوع انتقال سوسیالیسم به درون طبقه، موقعیت گرایش سوسیالیستی را دستخوش دگرگونی کرده و به این اعتبار هرچه بیشتر می‌توان و باید بر تقویت و پیشروی گرایش سوسیالیستی درون طبقه پافشاری کنیم.

به این اعتبار اکنون گرایش سوسیالیستی از زاویه‌ی وجود افراد سوسیالیست دیگر صرفاً مقوله‌ای خارج از طبقه کارگر نیست و کارگران سوسیالیست گرایش اصلی سوسیالیستی درون طبقه را تشکیل می‌دهند. آنها قادرند سوسیالیسم را به درون طبقه منتقل کنند. واضح است نقش روشنفکران سوسیالیست همچنان می‌تواند به قوت خود پا برجا باشد و مثلاً دانشجویان مارکسیست نیز می‌توانند در سازماندهی و آگاهی طبقه کارگر نقش داشته باشند اما محور اصلی و مرکز ثقل این مسئله، یعنی انتقال سوسیالیسم به درون طبقه دیگر روشنفکران خارج طبقه نیستند. رشد سرمایه‌داری به چنان مدارج و شرایطی رسیده که امکان پیشتاز و پیشرو بودن

برای کارگران متشکل حزبی را فراهم کرده است. ما به طور عینی شاهد چنین پروسه‌ای هستیم و بخش قابل توجهی از سوسیالیست‌ها همانا کارگرانی هستند که در مقیاس سیاسی متشکل شده و فعالیت برای متشکل کردن دیگر کارگران و بردن آگاهی به درون طبقه را پیش می‌برند.

امکان انتقال سوسیالیسم توسط کارگران آگاه و متشکل از درون طبقه به درون طبقه کاملاً مغایر با آگاهی به‌طور خودبخودی، غیرمتشکل و به دور از حزب و سازمان سیاسی است. کاملاً برعکس برای اینکه بتوان آگاهی به معنای وسیع کلمه - سازماندهی، آگاهی نظری، تکامل مبارزه جمعی و... - را پیش ببریم نیازمند یک فعالیت متشکل و سازماندهی شده سیاسی توسط کارگران سوسیالیست هستیم تا این مهم را بتوانند پیش ببرند و گام به گام به تحقق آن کمک کنند. بر مبنای همین واقعیت است که سوسیالیست‌ها نباید جریانی خارج و جدا از طبقه باشند بلکه کاملاً متفاوت، تنها در صورت گرایش درون طبقه و جزئی لاینفک از آن و البته حزبی و متشکل امکان پیشروی و تحقق استراتژی آنها ممکن‌تر و پایدارتر خواهد بود.

اما این مولفه وضعیتی متفاوت با مولفه اول دارد به این معنا که هنوز خارج از دسترس - به معنای بالفعل آن - است و با وجود پیشروی‌های قابل توجه جناح چپ جنبش کارگری و گرایش سوسیالیستی درون آن از یکسو با مانع بزرگ استبداد روبرو است و از سوی دیگر اراده لازم برای تحقق آن در نزد بخش قابل توجهی

از فعالین سوسیالیست درون جنبش کارگری به چشم نمی خورد. به این اعتبار مدت مدیدی است که ایجاد حزب کارگری در بن بست قرار گرفته و تحرک قابل توجهی برای ایجاد آن به چشم نمی خورد. قبل از اینکه به این نکته پردازم که چه اقداماتی در این رابطه می توان انجام داد ضروری می دانم بر این نکته تاکید کنم که وجود گرایش سوسیالیستی کارگری وجه مشخصه مثبت مسئله در این رابطه است به این معنا که به هر شکل وجود یک گرایش سوسیالیستی منسجم، هر چند که در قد و قامت یک حزب طبقاتی نباشد اما منشاء اثر قابل توجهی در روند مبارزه طبقاتی و جنبش کارگری است که به وضوح طی دو دهه گذشته شاهد آن هستیم.

اکنون با توجه به مجموعه تبیین های عینی که از وضعیت جامعه ی بحرانی و موقعیت چپ و راست که در جامعه داریم در ارتباط با ایجاد حزب کارگری چه می توان کرد؟ واضح است که نقش تعیین کننده کارگران سوسیالیست که عموماً فعالین عملی عرصه مبارزه طبقاتی هستند، را نمی توان نادیده گرفت و راه میانبری که بدون آنها حزبی ایجاد شود وجود ندارد و با نهایت تلاش و برنامه ریزی باید برای تحقق آن مبارزه کرد. اما شرایط بحرانی و روند مبارزه طبقاتی را سر باز ایستادن نیست و خارج شدن از بن بست کنونی زمان مشخصی ندارد و لذا باید خود را برای بحران های پیش رو با مقدمات ممکن آماده کنیم.

اگر از زاویه ای دیگر به مسئله بنگریم ممکن است راه حل موقت یا میانه ای نیز وجود داشته باشد. در مقطع کنونی بحث بر سر شکل

دادن به یک بلوک سیاسی و به عبارتی دیگر آترناتیو چپ کارگری در جامعه است. همان‌طور که در مورد ایجاد تشکل فراگیر کارگری معادله صفر و یک نیست در این مورد نیز می‌تواند چنین باشد. صحبت از گرایش سوسیالیستی در جنبش کارگری و حتی جنبش‌های متحد طبقه با تمام مدارج کم و زیاد، اکنون برای هر فرد غیرمغرض و آگاهی انکارناپذیر است. در متن مبارزه طبقاتی در ایران گرایش سوسیالیستی تنها عناصری پراکنده و با خط مشی نامحسوس و مبهم که مختص دوران محفلیسم گرایش سوسیالیستی است، نیستند. شاید بتوان گفت ما در میانه راه قرار داریم. وجود یک سازمان سیاسی درون طبقه متشکل از جمع‌ها و افراد باتجربه پتانسیل لازم برای انسجام بیشتر و فعالیت موثرتر را بوجود می‌آورد. در پاسخ به این سوال که برای ایجاد حزبی کارگری چه پیش‌شرط‌هایی لازم است، واضح است که انسجام بیشتر گرایش سوسیالیستی، ارتباط تنگاتنگ، سیستماتیک و هماهنگ الزامی است و چنین شرایطی نه فقط به روند ایجاد حزب کمک می‌کند بلکه خود می‌تواند بخشا خلاء ناشی از فقدان حزب را پر کند. به هر درجه انسجام و هماهنگی بیشتری بین سوسیالیست‌ها وجود داشته باشد، تاثیرگذاری در جناح چپ جنبش کارگری و در سطح عمومی‌تر جنبش کارگران و زحمتکشان بیشتر خواهد بود. اگر ساده‌تر به مسئله بنگریم موضوع روشن‌تر می‌گردد. اگر ما سازمان سیاسی و گرایش سوسیالیستی داشته باشیم که به درجات بیشتری در طبقه و جامعه مطرح باشد و هماهنگ و منسجم‌تر فعالیت کند

تأثیرش در روند مبارزه طبقاتی بیشتر است یا شرایط که اکنون شاهد آن هستیم؟ وجود و عدم وجود حزبی کارگری سیاه و سفید نیست. یعنی تصور اینکه چون حزب طبقه وجود ندارد در نتیجه فعالیت سازماندهی شده و متشکل‌تر نیز منتفی است درکی مکانیکی از سازماندهی و فعالیت حزبی است. حضور و فعالیت در جناح چپ جنبش کارگری مترادف با فعالیت سوسیالیستی به معنای دقیق کلمه نیست. به هر شکل جناح چپ جنبش کارگری ویژگی‌ها و موقعیت خاص خود را دارد که البته حضور سوسیالیست‌ها در آن الزامی است اما کافی نیست. گرایش سوسیالیستی و سازمانی نقشی فراتر از آنچه اکنون در جریان است را می‌تواند انجام دهد و به عبارتی دقیق‌تر گرایش سوسیالیستی درون جنبش کارگری و جنبش‌های جاری در جامعه ضمن حفظ موقعیت خود می‌توانند کاراکتر مستقل و موثرتری نیز داشته باشند. آنها می‌توانند مستقلاً بیانیه بدهند فعالیت و هسته‌ها و نهادهای خود را داشته باشند و صف قوی‌تری به‌مثابه یک گرایش سوسیالیستی در جناح چپ کارگری ایجاد کنند که با انحرافات و جریان‌ات راست مبارزه سیستماتیک داشته باشد. اگر ارتباطات سیستماتیک در بین تشکل‌های کارگری و توده‌ای اکنون بر ما کاملاً مبرهن است، فعالیت سیستماتیک و منسجم گرایش سوسیالیستی نیز می‌تواند از همین مشخصات و مختصات برخوردار باشد.

درخصوص بحث حزب و طبقه مسئله دیگری نیز در میان احزاب و گروه‌ها و شرایط جامعه ما وجود دارد. تلاش گرایش سوسیالیستی

تقویت و انسجام بیشتر جناح چپ جنبش کارگری است. وجود یک بلوک چپ کارگری در میان احزاب و گروه‌ها هم می‌تواند صفر و یک نباشد. البته در ارتباط با نقش احزاب و سازمان‌های سیاسی گزینه‌ها و موارد بسیار محدودتر و امکان شکل‌دهی به یک همکاری مشترک بسیار متفاوت با شرایط جریان‌ات کارگری داخل کشور است. در همان نگاه اول بخش زیادی از آنها خط می‌خورند و از دایره حتی همکاری‌های موردی نیز خارج‌اند. اما می‌دانیم که راهکار ایجاد قطب چپ و سوسیالیستی به روش احزاب و گروه‌هایی که در خارج کشور این راه را طی کردند محکوم به شکست است. پروسه‌ای که آنها طی کردند و شاهد ریزش نیروی آنها از ۲۳ حزب و جریان سیاسی تا کنون که به مقطع شش حزب و جریان رسیده‌اند گواه بر این واقعیت است که جمع اضداد فاقد اعتبار واقعی است و نتیجه‌ای جز فروپاشی و یا محدودیت‌های بسیار ندارد. همان‌طور که لنین می‌گوید واقعیات سرسخت‌اند. و بر این مبنا شاهد بودیم که جدایی در طیف به اصطلاح قطب چپ و سوسیالیستی واقعیت تناقضات درونی بود که خود را به آن جریان‌ات تحمیل کرد. اما در پروسه این جدایی‌ها و جدال‌ها و مباحث گرایش‌سانتر و رادیکال ناچار وارد جدال‌های نظری و پروسه‌ای شد که بیشتر آنها را از راست متمایز کرد. هرچند هنوز هم شش جریان چپ دارای تناقضات درونی مهمی هستند که آنها را از یکدیگر متمایز می‌کند اما به هر شکل در بین آنها شاهد گرایش چپی هستیم که خواسته یا ناخواسته در جدال‌های سیاسی و مهمتر از آن تحولات درون جامعه

ایران ناچار به موضع‌گیری‌های رادیکال‌تری هستند.

گفتیم که ایجاد قطب سوسیالیستی با همکاری چند حزب و گروه سیاسی امکان‌پذیر نیست اما از منظری دیگر و واقعی‌تر آیا همکاری و اتحاد عمل چند حزب و سازمان انقلابی نه بر پایه اوهام بلکه بر پایه مولفه‌هایی واقعی دخیل در جنبش جاری جامعه نمی‌تواند به تقویت چپ کارگری موجود و انسجام آن کمک کند؟ و یا به عبارتی دیگر بخشی از چپ کارگری در محیط خارج کشور و در میان احزاب و سازمان‌ها باشد؟ و یا برای کمک به چپ کارگری می‌شود بلوکی در میان احزاب نیز ایجاد کرد؟

برای جواب به این پرسش‌ها مولفه‌هایی را باید مورد بررسی قرار داد. همان‌طور که بخش قبل اشاره شد طی چند سال گذشته نان-کار-آزادی-اداره شورایی، در دل مبارزات کارگری ایران مطرح شد و به این شکل جریانات و جنبش‌های دیگر در دفاع از آن و یا دوری و رودرویی با آن صف‌های مشخصی را تشکیل دادند. آیا مدافعان این شعار- با هر تفاوتی در جزئیات مثل حکومت شورایی بجای اداره شورایی یا حکومت کارگری و یا تقدم و تأخر نان و کار و آزادی و ... - نمی‌توانند متحد جناح چپ جنبش کارگری باشند و به تقویت و انسجام آن کمک کنند؟ واضح است که شعار نان-کار-آزادی-اداره شورایی، صرفاً یک شعار نیست بلکه وجه مشخصه‌ی بلوکی در جامعه است که با روش انقلابی برای تحقق نان و آزادی به دنبال ایجاد حکومت کارگری و شورایی است. و یا ممکن است در کنار نان و کار و آزادی، مولفه‌های دیگری مثلاً

حمایت از جناح چپ جنبش کارگری را نیز بشود گنجانند و یا موارد دیگر برای تکمیل یک پروسه همکاری و اتحاد پایدار. همان‌طور که اشاره شد مکانیزم همکاری و اتحاد عمل در بین احزاب و سازمان‌های سیاسی در خارج کشور بسیار متفاوت با سوخت و ساز جنبش کارگری است و چه بسا اصلاً تامین نشود. اما در این شرایط بحرانی تلاش برای آن از منظر مارکسیستی که هر چه بیشتر شاهد جدال آلترناتیوها و بحرانی‌تر شدن شرایط جامعه هستیم، می‌تواند ارزش تلاش و فعالیت داشته باشد.

همان‌طور که در جنبش کارگری و توده‌ای ایران اگر چپ کارگری پرچم‌دار نان - کار - آزادی - اداره شورایی باشد که تبلور بزرگ و فشرده‌ای از مطالبات طبقاتی اکثریت جامعه است و ضمناً آلترناتیو جایگزین نه فقط جمهوری اسلامی بلکه تمامی آلترناتیوهای بورژوایی است، در میان احزاب و گروه‌های سیاسی نیز در تقویت و همسویی با این جنبش باید گام برداشت. احزاب و سازمان‌هایی که از شعار نان کار آزادی فاصله گرفته‌اند، عقب ماندگی و دشمنی خود را نسبت به چپ کارگری در ایران نشان می‌دهند. نه فقط امثال حزب توده و اکثریت از این دست جماعت هستند بلکه حزب کمونیست کارگری نیز این آلترناتیو را که از جانب کارگران مطرح شده نادیده می‌گیرد و فقط به طرح اداره شورایی اشاره دارد که بر مبنای استراتژی آنها که به نیابت از طبقه حزبشان می‌تواند و باید قدرت سیاسی را کسب کند به اداره شورایی و حکومت شورایی نیز عملاً اعتقادی ندارند. در شرایطی که چند سال است

کارگران و متحدین آنها شعار نان کار آزادی اداره شورایی را مطرح کرده و با وجود تمام سرکوب‌ها و سانسورها پرچم‌دار آن هستند و به مثابه یک آلترناتیو آن را پیش می‌برند، احزاب و سازمان‌هایی هستند که این استراتژی را نادیده می‌گیرند و با آن مخالفند هیچ جایی در صفوف پرولتاریا و مردم ندارند.

گسترش دامنه‌ی مبارزه طبقاتی در سال‌های اخیر و جنبش‌های عظیمی که به وقوع پیوست، تأثیرات خود را بر نیروهای چپ اپوزیسیون نیز گذاشت. واقعیت‌های یکی دو دهه اخیر صفوف و مرزبندی‌ها را بیشتر مشخص کرد. جدای از پیشروی گرایش سوسیالیستی، دیگر احزاب چپ نیز صف‌بندی‌های جدیدی پیدا کردند. همان‌طور که اشاره شد بیست‌وسه جریان چپ که برای ایجاد قطب سوسیالیستی استراتژی و خط‌مشی متناقض و متفاوت خود را نادیده گرفته بودند، در عمل و در تأثیر شرایط ناچار به برخورد و رودرویی شدند و به سرعت صفوف آنها دستخوش ریزش و جدایی شد. شش جریان باقی مانده برای تداوم قطب چپ سوسیالیستی، خود نیز دستخوش تغییرات و تناقضات هستند و برخلاف نامی که هنوز یدک می‌کشند فقط اتحاد عمل‌های موردی دارند.

حزب کمونیست ایران بیش از دو سال است که بحران عظیم سیاسی را پشت سر می‌گذارد که این حزب را کاملاً و عملاً به دو گرایش چپ و راست تقسیم کرده و انبوهی از مباحث علنی آنها منتشر شده و این حزب از زاویه سیاسی دچار انشعاب شده اما هنوز پیوندهای تشکیلاتی غیرعادی خود را حفظ کرده است. راه کارگر به نمایندگی

حسن حسام که زمانی از راه کارگر شالگونی بر اساس اختلافات تشکیلاتی جدا شدند اکنون به وضوح خط دفاع از شوراهای را در مقابل مجلس موسسان شالگونی نمایندگی می‌کند و مناسباتش را با جریان‌های راست جنبش گسسته است اما این دامنه‌ی گسست تا کجا است و اکنون به چه بلوک‌بندی سیاسی می‌تواند کمک کند؟ اقلیت که "جنبش فدایی" را الگوی پیشروی مبارزه طبقاتی قرار داده بود و از عرصه واقعی مبارزه طبقاتی دور بود اکنون با جنبش نان کار آزادی نیز خود را تداعی می‌کند و تناقض بین گذشته و آینده را با خود حمل می‌کند و بالاخره باید موقعیت خود را در تداعی و حمایت از نان کار آزادی دقیق‌تر نشان دهد. اکنون موضوع بر سر این واقعیت است که جریان‌های فوق در جدال و گسست‌های عملی با گرایش راست و از احزابی همچون کمونیست کارگری، راه کارگر شالگونی و اکنون گرایش راست درون حزب کمونیست ایران (کومله) عملاً به جدال با بخش وسیعی از جریان‌های راست کشیده شده‌اند که راه‌حلی متناقض با جمع تضاد و معدل‌گیری است. مبارزه با راست، اپورتونیسم، چپ‌گرایی، رفرمیسم و... راه‌حل‌هایی برای انسجام و شکل‌گیری یک چپ‌گرایی است؟ آیا اگر انبوهی از مبارزه نظری در حزب کمونیست ایران علیه راست، ضروری و مفید بوده و هست مبارزه با راست در سطح عمومی جنبش با جریان‌های انحرافی امثال کمونیست کارگری، توده‌ای و اکثریتی و رفرمیست‌ها و اپورتونیست‌ها و... نیز ضروری نبوده و نیست؟ و آیا تا کنون به آن کم بها داده نشده است؟ گسست‌های واقعی از احزاب و سازمان‌های

راست در میان همین تلاش برای ایجاد قطب چپ بر خلاف استراتژی که داشتند عملاً منجر به رادیکالیسم بیشتری گردیده و آیا نباید این موضوع را به فال نیک گرفت و به مثابه یک خط سیاسی اتحاد عمل و همکاری جریانات چپ رادیکال را در مرزبندی روشن و مبارزه دائمی با راست تحقق بخشید؟ اکنون موقعیت این جریانات در مقابل گسترش مبارزه طبقاتی و بحرانی‌تر شدن شرایط، آنها را بر سر دفاع یا فاصله گرفتن از جنبش نان-کار-آزادی می‌تواند در موقعیت چپ کارگری یا خارج از آن قرار دهد. در گیرودار مبارزه طبقاتی حاد و شرایط بحرانی جامعه ایران اگر ما واقعا معتقد به اتحاد عملی هستیم که می‌خواهیم پایدار و در سطح عمومی جهت کمک به جنبش کارگری و به طور اخص متحد چپ کارگری باشد، لازم است بر محور جنبش نان کار آزادی و اداره شورایی و با مرزبندی و گسست‌های شجاعانه از راست، خود را ارتقاء داده و در این مقطع حساس یک اتحاد عمل واقعی و موثر ایجاد کنیم. ایجاد یک بلوک چپ در میان احزاب و سازمان‌ها که مدافع نان کار و آزادی هستند آنها را به یک متحد واقعی جناح چپ جنبش کارگری ارتقاء می‌دهد. اینکه تحقق چنین اتحاد عملی چقدر مقدور است بستگی به میزان تاثیرپذیری جریانات ذکر شده از تحولات ایران دارد. نمی‌توان پیش‌بینی کرد که تا چه حد پوسته‌های سانتریسم شکننده هستند و در این پیچیدگی ماجرا منفعت طبقاتی چقدر لحاظ خواهد شد. اما واضح است که زمان اقداماتی است که می‌توان به وسیله آن جنبش نان کار آزادی و به

عبارتی دیگر جناح چپ جنبش کارگری را تقویت کنیم. لازم به تاکید مجدد است که حتی اگر چنین همکاری و اتحاد عملی در بین احزاب و سازمان های چپ رادیکال ایجاد شود هر چند گامی به جلو است اما قادر نیست خلاء ناشی از حزب طبقاتی کارگری را پر کند. حزب کارگری سوسیالیستی از چنان ویژگی ها و مشخصات و مختصات برخوردار است که در عرصه مبارزه طبقاتی تنها تشکل سیاسی طبقه کارگر است که تا قبل از به قدرت رسیدن طبقه کارگر جایگزینی ندارد و سرنوشت سازترین تصمیم گیری ها، سازماندهی و مبارزات نظری را می تواند پیش ببرد. در جریان بحران های انقلابی با وجود ضعف ها و نواقص نیز امکان پیروزی وجود دارد، مسئله این است که ضعف ها را در این تندپیچ های تاریخی چگونه و تا چه حد و به چه روش هایی به طور نسبی کم کنیم و به حداقل ممکن برسانیم. ما در دوره تاریخی بسیار حساسی قرار داریم. فائق آمدن ما بر ضعف هایمان هر چند نسبی و محدود بهتر از این است که خود را به جریان خودبخودی و سردرگم بسپاریم. تحقق تاکتیک های فوق برای چپ کارگری دور از دسترس نیست و پیشروی این گرایش در سطوح مختلف امکان آن را فراهم ساخته تا چند گام اساسی دیگر برای تبدیل شدن به یک آلترناتیو سیاسی قدرتمند را بردارد و این مسئله میسر نمی گردد مگر با بکارگیری تاکتیک هایی مشخص و سرنوشت ساز در این مقطع تاریخی. اتخاذ دو تاکتیک چپ کارگری در این شرایط بحرانی و بحران های پیش رو ضامن پیشروی و حتی پیروزی ما است.